

۵ (اهدائیت) ۵

رساله

چهار مقاله مدنی

بخامه خلام دین و ملت

سید محمد رضا مدنی

مقیم کرمان

در ماه جمادی الاولی ۱۳۸۵ هجری مطابق شهریور ۱۳۴۵

شمسی خانمه یافت

طبع سوم

چاپ خودکار یارمند



اهدائیت

رساله

چهار مقاله مدنی

بخامه خادم دین و ملت

سید محمد رضا مدنی

مقیم کرمان

بتاریخ ربیع الاول ۱۳۸۶ هجری مطابق تیرماه ۱۳۴۵ شمسی

طبع و منتشر گردید

طبع سوم

با تأییدات خداوند متعال رساله چهارمقاله
مدنی برای بار سوم چاپ و منتشر میشود و
بدوستان امیرالمومنین و اولاد معصومین
آنجناب اهداء میگردد و این اقدام از این
جهت بعمل آمد که از دور و نزدیک از
نگارنده درخواست آنرا می نمودند و از
نسخه های طبع اول و دوم چیزی باقی
نمانده بود تا بدرخواست آنان جواب منفی
داده نشود امید است این خدمت ناچیز در
پیشگاه جهان پناه علوی مورد قبول افتد

ان الهدا یا علی مقدر مهدیرها

مؤلف

گر منظر افلاك بود منزل تو وز كوثر اگر سر شسته باشد گل تو
چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین تر وسعیهای بی حاصل تو
عارف مشهور احمد جام

ای صاحب سر حقتعالی وی بر همه ممکنات مولی
پیدا ز تو جلوه الهی در بندگی تو پادشاهی
در حق تو گفته حق مطلق حق با علی وعلیست با حق
این بنده جان نثار درگاه یعنی مدنی بنامت ای شاه
این نامه نوشت و کرد ایفاد وین هدیه برسم بندگی داد
ای صاحب هر بزرگواری وی مایه هر امیدواری
در عمر خود این امید دارم تا در نظر تو جان سپارم
باشد که مرا ولای حیدر ایمن کند از بلای محشر

مؤلف

آئینه جلوه الهی است علی بخشنده تاج و تخت شاهی است علی
بر خطه خاک تا با فلاك امیر فرمانده ماه تا بماهی است علی

مؤلف

با اهل بيت رسول الله حاكم فرض من الله فى القرآن انزله
كفاكم من عظيم القدر انكم من لم يصل عليكم لاصلوة له
امام شافعى

اهوى عليا و ايمانى محبته كم مشرك دمه من سيفه و كفى
ان كنت و بحك لم تسمع فضائله فاسمع مناقبه من هل اتى و كفى
ابن جودى حنبلى

لله در ابي تراب انه اسد الحراب و زينة المحراب
ان النبى مد ينة لعلومه و على الهادى لها كالباب
لولا على ما اهتدى فى مشكل عمر الاصابة و اهدى لصواب
اخطب خوارزمى حنفى

بآل محمد عرف الصواب و هم حجج الاله على البرايا
و لا سيما ابا حسن عليا اذا نادى صوارمه نفوساً
هوالتيا العظيم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب
عمر بن نارص شافعى

ان كان ر فضاحب آل محمد فليشهد الثقلان انى رافضى
امام شافعى

و ان ا لعلی بعلى علا
و ما كنت احسبه مرسلا
و قد جمع الخلق كل الملا
بو الى عليا و الا فلا
صاحب ابن عماد

تتلى الصلوة عليهم اينما ذكرو
فماله من قديم الدهر مفتخر
علم الكتاب وما جاءت به السور
ابونواس

ذكره يخمد ناراً مو صده
ضل ذواللب الي ان عبده
ليلة المعراج لما صعد
فا حس القلب ان قد برده
فى محل وضع الله يده
متنبى

و ما لسواه فى الخلاقه مطمع
تقدم فيه و الفضائل اجمع
لما كتبت الا مسلما اتشيع
نصرانى

و قالو اعلى علا قلت لا
و ما قلت فيه كقول الغلاة
و لكن اقول بقول النبى
الا ان من كتبت مو لى له

مطهر و ن تقيات ثيابهم
من لم يكن علويا حين تنسيه
فانتم الملا الا على و عندكم

قيل لى قل لعلى مدحا
قلت لا اقد رفى مدح امرء
فاليتى المصطفى قال لنا
وضع الله بظهرى يده
و على و اضع اقدامه

على امير المؤمنين عزيمة
له نسب الاعلى و اسلامه الذى
ولو كتبت اهوى ملة غير ملتى
بنقل خوارزمى

وكان ولي الامر بعد محمد علي و في كل المواطن صاحبه
وصى رسول الله حقا و جاره و اول من صلى و من لان جانبه
عبدالله بن ابي سفيان

علي وصى المصطفى و وزيره و اول من صلى لدى العرش و اتقى
عبدالرحمن ابن حنبل

والله لو لا حيدر ما كانت الدنيا ولا جمع البرية مجمع
هذا ضمير العالم الموجود عن عدم و سر وجوده المستودع
هذا هو النور الذي عذباته كانت بجهة آدم اذ يطلع
لو لا حدوئك قلت انك جاعل الا دراح في الاشباح و المتنزع
ابن ابي الحديدار قصيده عينيه

هو النبء المكنون و الجوهر الذي تجسد من نور من القدس زاهر
و ذو المعجزات البهرات اقلها الظهور على مستودعات السرائر
الا انما الاسلام لو لا حسامه لعقطة عنز او قلامه حافر
الا انما الاسلام لو لا علومه لعرضة ضليل و نهبة كافر
ابن ابي الحديدار قصيده رائيه

تجلى لك الجبار في ملكوته و للحتف تصعيد الليل و تصويب
تقيلت افعال الر بوبية التي عذرت بها من شك انك مربوب
ابن ابي الحديداز قصيده بائيه

یا امیر المومنین ای صاحب سر اله ... ای که حقت داده در فردوس اعلی دستگاه
 کشوریرا داده حقت از زمین تا آسمان دولتی بخشیده تا فرمان دهی بر مهر و ماه
 شاه شاهان جهانت چاکری در آستان میر میران زمانت بنده ای در پیشگاه
 حق تورا آگاه گردانیده بر اسرار خلق زین جهت باشی تو بر اعمال انس و جن گواه
 برو بحر از بحر احسان تو باشد بهره بر اهل گیتی در پناهت از سپید و از سیاه
 حق تعالی گوهریرا آفرید از نور قدس از خطا محفوظ گردانید و معصوم از گناه
 نام ویرا برگزید از نام خود یعنی **علی** تا بنام نامیش یابد بلندی عزو جاه
 ای علی مرتضی ای جان نشین مصطفی ای ولی رهنما ای پیشوای دین پناه
 در زمی جحفه پیغمبر پس از حج وداع با نزول امر **بلغ** گفت با یاران راه
 هر که من مولای او میباشم و اولی بنفس این ولایت را علی دارد بفرمان اله
 مرتضی را تهنیت گفتند همراهان تمام بانك بخ آمد از عمر در ایستگاه
 گفت پیغمبر پس از من عترت من با کتاب حجت حقند بر خلق و چراغ راه و چاه
 از طریق شیعه و سنی رسیده است این حدیث تا بسرحد تواتر بی شك و بسی اشتباه

• مؤلف

بِسْمِ اللّٰهِ تَعَالٰی شانه

مقدمه بر طبع سوم

بر مردمان کنجکاو و سنجیده پوشیده نیست که پیش از بعثت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم دنیا در تیرگی اوهام و خرافات فرو رفته بود امتیازات طبقاتی و نژادی و استبداد و خود سری، زورمندان درنده خوی خون آشام آزادیرا گرفته افکار و عقاید را محدود و مشوب ساخته جامعه بشری رو بفساد و تباهی میرفت که آفتاب جهان تاب اسلام از مشرق نبوت محمدیه بتایید و برخاور و باختر جهان پرتوافکن شد اسلام هر گونه افتخار و امتیازی که بمال و منال یا جاه و مقام و نژاد و تبار بود ملغی ساخت

بانی اسلام استعداد نهفته بشری را نمایان ادراک خواهش را روش وجدان خفته را بیدار افکار بسته را آزاد عقول و عقاید آلوده را پاکیزه طبایع سرکش را رام افراد پراکنده را متشکل ساخت آئین برادری و برابری و مواسات و مساوات را در بین افراد بر قرار فرمود . این رسول گرامی از جانب پروردگار عالم شریعتی تأسیس و طرحی بی افکند مشتمل بر مصالح واقعی و ظاهری در نظام تشریعی و تکوینی در جمیع اعصار و ادوار و تا روز رستاخیز عقلا و عملا بر قوت و اعتبار خود باقی خواهد ماند .

مقصود و مراد اساس پیغمبر تأسیس يك جامعه انسانی بود در سایه فضایل اخلاقی و محاسن اعمال زیر لوای توحید و ایمان بحق و قطع ریشه شرك و فساد و هر گونه كجروی و استبداد بمنظور حصول کمالات استعدادی و رسیدن بسعادت و کامیابی در دنیا و آخرت و روشن و هویدا است توفیق و دست یابی بچنین امر خطیر و هدف مقدس متوقف بود بر دو شرط کلی یکی لغو امتیازات جاهلی و برداشتن فاصله طبقاتی که بالطبع باعث جمودی افکار و خمودی در کار و اختلاف و نزاع و دوری افراد از یکدیگر و بدینی بهم و اختلال امور میشد و دیگری بسط عدالت و اقتصاد و تساوی حقوق فطری و آزادی و مساوات که بموجب بهم بستگی و پیوستگی طبقات متفرقه و حسن وابط میگردد این بود که پیغمبر در آن محیط تاریک و محاط با وهام جوشید و کوشید با زحمات جان گاه انقلابی حیرت آور و تحولی عجیب در جامعه بشری بوجود آورد اوضاع و احوال عمومی را در شرائطی سعادت بخش دگرگون کرد

چنانچه دیدیم و شنیدیم همان اعراب وحشی در اثر تربیت پیغمبر و پیروی از احکام اسلام و ایمان بحق پیشرو تمدن و مربی معشر بشر و استاد علوم و معارف گردیدند

پیشرفت مسلمین پیشین با نیروی ایمان و حس جهش و کوشش و دوستی و همدستی در مراحل عالیّه زندگانی بمقامی رسید که بر تمام اقوام و ملل حکومت نموده تقدم و برتری پیدا کردند متأسفانه اغراض سیاسی و سوء نیت برخی از جاه طلبان دنیا پرست

از يك طرف غفلت و سستی نوده مسلمانان از طرف ديگر تبليغات زهرا گين دشمنان اسلام از هر جهت باعث شد تا آن يک رنگی وهم آهنگی باختلاف و پراکندي مبدل شود دوستی و برادری بدشمنی و نزاع منتهی گردد روح فعال و اراده خلاقه آنان متوقف حس کاوش و سنجش آنهار خدر و ضعيف بالاخره از مناصب و مراتب عاليه ای که احراز کرده بودند راه تنزل و انحطاط به پيمايند در اين وقت نفوذ و قدرت حا کمه مسلمين بهمان اندازه سست و ضعيف گرديد که در انجام وظائف خود قصور و کوتاهی نموده اند تا کار بجائی رسيد که بيگانگان و دشمنان اسلام در مقدرات مسلمين دخالت نموده و بخود اجازه دادند تا سر نوشت مسلمين را تعيين نمايند

**ذَلِكَ بَانَ اللَّهِ لَمْ يَكْ صَغِيرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَي قَوْمٍ حَتَّى
يَغِيرُوا مَا بَانَقَسَهُمُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**

بنا بر آنچه ذکر شد لازمست بيدار وهشيار شده باسباب وعوامل انحطاط و فروه اندگی خود پی بریم و يك يك را بشناسيم البته مؤثر ترين عاملی که رشته اتحاد و يگانگی مسلمين را گسيخته و جامعه را از هم دور ساخته انشعابات گوناگون و راههای فرعی است که از شاهراه اسلام جدا شده و در مظاهر شيعه و سنی خود نمائی نموده است و هر دسته و گروهی را سر گرم کار خود ساخته است و بی شبهه بايد معتقد بود کسانی که در خطوط فرعی قدم نهاده و از اسلام منشعب گرديده اند بهر نام وعنوان که باشد از پيکر اسلام عضوی بريده در تضعيف آن کوشيده اند

اینک می بینم شعبه های اسلامی با اختلاف مشرب و مسلك بصدها
 طریقه رسیده و هر کدام آراء و عقایدی دارند که با دیگران مخالف
 و نا سازگارست و همگان هم خود را پیرو اسلام میدانند زر حالیکه
 اسلام فقط يك طریق دارد و آن صراط مستقیم الهی است و بدیهی است
 در خط مستقیم تعدد و اعوجاج نیست بلکه تعدد در خطوط کج و معوج
 میباشد نگارنده معتقد است کسانی که نخست از شاهراه اسلام راه فرعی
 جدا کرده و بر طریقه خود نامی نهاده و مردم را براه چپ پیرو خود ساخته اند
 یا ایمان درستی نداشته شهوت شهرت و حظ جاه و مقام باعث گردیده یا
 مستقیماً دشمنی با اسلام داشته و خواسته اند بنام دین رخنه در دین ایجاد
 کند زیرا بنام دین نه تنها هر عامی را می توان گول زد بلکه برخی از
 مردمان تحصیل کرده دین دوست ساده را هم ممکن است اغفال نمود

نعوذ بالله من الضلال

فعلاً که کار چنین و چنان گردیده و سرانجام بوضع موجود رسیده است
 چنانچه بخواهیم موحودیت خود را حفظ کنیم چاره نداریم جز اینکه
 صاحبان طریقه های مختلفه اعم از شیعه و سنی که خود را منسوب
 با اسلام میدانند دست بدست هم داده در يك هدف مشترك یعنی حفظ نام
 و مقام پیغمبر و قرآن مجید و سنت و عترت پیغمبر که مورد قبول عامه
 مسلمین است متحد و متشکل شویم تا بتوانیم از سیل بنیان کن فساد
 که از غرب سرازیر کشورهای اسلامی شده است جلوگیری نمائیم یا
 اقلاً از تمدن آنها رنگین نگردیم و گرنه دشمنان اسلام چنانچه در جهات

سیاسی با هم اختلاف و زد و خوردی هم داشته باشند در اغوای مسلمین
و القاء نفاق و ترویج فساد اشتراك مساعی دارند

در این جا است که باید بی نهایت متأسف و متأثر بود از غفلت
و یا سوء سیاست برخی از نویسندگان سنی که بر خلاف مصالح دین و
دنیا صدق لهجه و عفت قلم را از دست داده بکینه و عناد تهمت‌های ناروا
و نسبت‌های بی جا به پیروان علی مرتضی داده تشیع را مسلک ساختگی و
سیاسی و پدیده ایرانی شناخته شیعه را دشمن اسلام و مسلمین دانستند
آنچه ناسزا و دروغ ممکن بوده درباره امت اسلامی به قالب زده‌اند و حال
آنکه بیشتر از این مقتریان اهل اطلاع و تتبع هم بوده نمی‌توان
اظهارات آنها را حمل بر بی اطلاعی محض نمود

معدودی دیگر از این مغرضین از دشمنی بشیعه تجاوز نموده
در حریم ولایت مطلقه علویه حرمت مقام را مراعات نکرده اسائه ادب
نیز نموده‌اند و مقدساتیکه در منطق پیغمبر مقام مثبتی داشته یا مورد
تکریم و تحسین بوده موهوم پنداشته باستهزاء از آنها نام برده‌اند و از
جمله مقتریان بر شیعه همین آقای شیخ مردوخ کردستانی است که مقاله
اولیه از این رساله در جواب از گفته‌های ایشانست

معلوم نیست مغرضین و مقتریانیکه در اطراف عقاید شیعه مطالبی
ناروا نوشته چه مانعی داشته‌اند که به تألیفات شیعه امامیه که در هر
عصری هزارها وجود داشته مراجعه ننموده‌اند و چنانچه حس بدینی و
عناد و لجاج جلو گیری از آنها نموده چرا بمنصفان دانشمندان سنی که از

صدر سلف تا اعصار بعدی صدها هزار کتاب بوده رجوع نکرده‌اند تا بر
گفتار ناروای خود پی برده متنبه و بیدار شوند و این اندازه بغرض و سوء
نیت بذر دشمنی و نفاق نپاشند **اولئك الذين طبع الله على قلوبهم
واتبعوا اهوائهم**

بهر حال چون سکوت در مقابل افترا و تهمت در حکم امضای
آن میباشد، علماء شیعه بمضمون حدیث نبوی **اذا ظهرت البدع قلل العالم
ان يظهر علمه** ناچار در مقام دفاع از حریم تشیع بر آمده جوابهای منطقی
داده روی افتراها و یا اشتباهات آنها انگشت گزارده نشان داده‌اند تا
موجب اغفال و گمراهی مردمان بی اطلاع نشود
نگارنده نیز بموجب وظیفه دینی به قدر اطلاعات خود بعنوان
دفاع رساله چهار مقاله را نوشته رفع مسئولیت از خود نمودم
وما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

مؤلف



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش گفتار

وقایع تاریخی در هر عصر و زمانی چنانچه گفته و نوشته اند نبوده بلکه صورتی در زیر داشته و رنگی از رو . و بیشتر از واقعات و حقایق تاریخی بواسطه اغراض سیاسی و دسایس اشخاص در زیر پرده های اوهام پوشیده مانده علل و اسباب اصلیه بر همه کس مکشوف نگردیده است . مرور زمان و تعاقب ایام و لیالی هم غالباً قضایای گذشته را مانند ضمیر مستتر در خود پنهان نموده از جلو چشم آیندگان دور میسازد و از این روی بسیاری از حقایق بصوت اسرار در سینه روزگار سپرده می ماند .

نهایت آنچه از قضایا بستگی بحقیقت داشته هر چند هم که در اخفای آن کوشش بعمل آمده عاقبت بر ملا افتاده است . برای اینکه

حقیقت دارای نیروی جوهری است بقوت اشعه خود از پشت پرده های تاریک چهره روشن را نمودار خواهد نمود

با اینکه حقیقت بانور نافذ خود از ورای حجب و استار ظلمانی پرتو افکن است عناصری یافت شده و میشوند که بجهل و تعصب جلو چشم خود را گرفته کور کورانه در مقام انکار برآمده به تعنت و لجاج می کوشند تا حق را مشاهده نمایند

شاهد بر مراتب نامبرده خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه میباشد. زیرا در بین وقایع تاریخی هیچ امری باین درجه روشن و آشکارا نبوده و هیچ قضیه در جهان اسلامی تا این اندازه شاهد و گواه صادق در آستین نداشته است با این حال سیاست جاه پرستی باعث شد تا برخی از همان گروهی که به پیغمبر گرویده و در سایه اسلام آرمیده بودند روی از حق برتافتند و صاحب حق را از مقام خود برکنار ساختند و کردند آنچه کردند.

و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون

اما آنچه دشمنان زبردست با فسونهای گوناگون و نیرنگهای رنگارنگ کوشیدند تا نور ولایت علویه را خاموش کنند نتوانستند. بلکه روشنائی آن روز افزون گردید برای اینکه نور ولایت علویه مقبس از مشکوة نبوت محمدیه است. و مشکوة نبوت خاتم الانبیاء مستنیر از انوار الهیه است. و نور خدا خاموش شدنی نیست

یریدون لیطفئو نور الله بافوا هم و الله متم نوره ولو

کره الکافرون

و آنچه مایه تأسف و حیرت است تألیفات معدودی از نویسندگان تاریخ و حدیث یا ملل و نحل در بین برادران اسلامی ما اهل سنت و جماعت میباشد که بر خلاف مسیر تاریخ و برخلاف سیره سنیان بجهل و عناد یا فساد و الحاد کینه دیرینه را به نوک قلمهای زهر آگین تزریق کرده دشمنی مضمرا را از مظاهر الفاظ زنده ظاهر ساخته بی باک و بی پروا بمقدسات الهیه اهانت کرده در حریم ولایت مطلقه علویه هتک احترام نموده اند و بدروغ و افترا مذهب شیعه را مجعول دانسته بر علماء اعلام که پایه گزار علوم و معارف اسلام بوده و میباشند تهمت ناروا زده و ناسزاها گفته اند و با این رفتار اسلام شکنانه موجبات اختلاف کلمه و تفرق جا معه اسلامی را فراهم ساخته آتش نفاق و شقاق را دامن زده اند و شگفت از ناصبیان سنی نما است که لعن بر فرعون و معاویه و یزید را جایز ندانسته مواردی را هم که خداوند در کلام مجید خود لعن فرموده توجیه بی وجه نموده اند اما سب شیعیان امیر مؤمنان را از سنن مؤکده شمرده هر گونه دروغ و جعل و افترا و تهمت را در باره آنها روا میدارند

نگارنده بعضی از نویسندگان سنی را که از طریق راستی و درستی منحرف گردیده و باغراض سوء خیانت در تاریخ نموده اند و بجعل و تلبیس بر اولیاء دین و علماء راشدین تهمت زده اند در این رساله معرفی می نماید و اینان معدودی بیش نبوده و در بین اهل سنت و جماعت هم مردودند

نخستین مقاله

در جواب شیخ مردوخ گردی بظاهر معنی !!!

اذا هدىناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا

کتابی زهاء (۲۶) صفحه متوسط دیدم که از خامه شیخ مردوخ نام گردی تراویده و آنرا ندای اتحاد نامیده است که در حقیقت ندای دیرا باید نهیق نفاق یا شهیق شقاق نام نهاد نه ندای اتحاد نگارنده بر هویت وی اطلاع مبسوطی ندارد گویا تا این تاریخ نمرده و از موجودات حیه کردستان میباشد

از نوشته های او بر می آید که او خود را عالم سنی دانسته و چنین مکشوف میشود که سنی درستی هم نیست چه اگر سنی درستی بود میبایست پیروی یکی از مذاهب چهارگانه سنیان باشد یعنی حنفی مالکی شافعی حنبلی و حال آنکه هر یک از ائمه اربعه که پیشوای احد از مذاهب نامبرده بوده اند . و علمائیکه تبعیت از آنان را داشته اند احادیث بسیاری در مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب از پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله نقل و تخریج نموده هزارها کتاب و رسائل مشتمل بر فضائل ائمه معصومین تألیف کرده اند که در اقطار جهان پراکنده و منتشر است

و می توان بحس و تخمین گفت که آنچه از طرف اخوان ما اهل سنت و جماعت در باره اهل بیت عصمت و طهارت از فضائل و مناقب نقل گردیده و موجود است چیزی کمتر از طرق شیعه نیست

بلی در زمان معاویه بن هند که می کوشید تا نام پیغمبر را محو کند . خاندان رسالت زار ریشه کن نماید . آداب دین را تعطیل و عادات جاهلیت را رواج دهد . گروهی از دشمنان دین را مأمور نمود تا امیر المؤمنین را در مساجد و منابر سب و لعن نمایند . و مدتها مزدوران پسر هند آکله الا کباد این روش را معمول داشته سنت پنداشتند . و این سنت شیعه تا زمان عمر بن عبدالعزیز در ممالک اسلامی معمول و باقی بود . و آن پادشاه صالح خیر خواه این بدعت را که بنام سنت بود موقوف نمود .

و از زمانیکه اختلافات سنیان بر چهار مذهب مصالحه و مختوم شد و بنام مذهب **حنفی مالکی شافعی حنبلی** موسوم و مستقر گردید از بقایای زنادقه ناکثین . و کفار قاسطین . و مارقین گمراه . یعنی اصحاب جمل . و صفین و نهر وان که بر لسان پیغمبر ملعون و بردشمنی امیر المؤمنین مفظور بودند هنوز معدودی مانده بودند که بخدعه و التباس در لباس سنت و جماعت رفتند و بانها پیوستند . و اینان بوده و هستند که در هر زمانی بدشمنی دین و کینه امیر المؤمنین نغمه ناسازی نواخته . مذهب و ملت شیعه را هدف ساخته . تیر تهمت و افترا بسوی آنها انداخته . بر خلاف حق و انصاف . بظلم و اعتساف نسبت های دروغ و گزاف به پیروان امیر مؤمنان داده و میدهند .

شگفت اینجاست که این عناصر فتنه جو که قلم و زبان آنها در کار فساد و الحاد است دم از و داد و اتحاد هم میزنند .

حقیقتاً جای نأسف و حیرت است در کشور یکه شاه و ملت شیعه بوده : مذهب رسمی دران کشور طریق تشیع باشد : چگونه در گوشه و کنار آن اشخاصی یافت می شوند که برخلاف مسیر تاریخ و سیره سنی و شیعه بجعل و افترا دست یازند و بر اولیاء دین بتازند و **العیاذ بالله** بشخصیت ملکوتی وارث علم پیغمبر و محرم اسرار الهی امیرالمومنین جسارت ورزند : و حال آنکه بموجب احادیث مأثوره که از طرق سنیان هم نقل گردیده است ذات قدوسی صفات امیرالمؤمنین در فضیلت و کمال نفسا نی بر جمیع انبیاء و مرسلین غیر از خاتم النبیین تقدم داشت حتی گفتار و کردار آن بزرگوار خارق عادت و فوق نظام طبیعت بوده است نابغه اسلام علامه حلی در کتاب نهج الصدق به نقل از ترمذی و پیشوای مذهب حنبلی امام احمد حنبل در مسند خود و بیهقی در صحیحه خود به نقل شیخ سلیمان حنفی نقشبندی در کتاب ینابیع روایت نموده اند از رسول خدا که فرمود .

من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی عزمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیئته و الی عیسی فی زهده
فلینظر الی علی بن ابی طالب یعنی هر که بخواهد به بیند کمال آدم را در علم و کمال نوح را در عزم و کمال ابراهیم را در حلم و کمال موسی را در هیئت و کمال عیسی را در زهد باید بنگرد بعلی بن ابی طالب)
 که در اوست کمالات انبیاء و مرسلین پیشین و به نقل وی حدیث تامبرده در شرح مواقف و کتاب طریقه محمدیه ضبط است . مدارک معتبره دیگر

این حدیث تکرار خواهد شد .

آقا شیخ مردوخ در تاریخ شیعه بجهل و عناد پای روی حق گزاشته حقایق تاریخی را نادیده انگاشته کور کورانسه به پیروی سنیان سفیانی و مروانی مذهب شیعه را ساخته عبد الله سبای یهودی صنعانی پنداشته و ناروا بر شیعیان علی بن ابی طالب دروغ و افترا بسته است . مردوخ مزبور و جود امام دوازدهم حجة بن الحسن را که بیش از دوهزار خبر و حدیث از طریق سنیان بر وجود و مشخصات آن امام موعود موجود است موهوم دانسته بطریق استهزاء و بعبارتی رکیک و ناسزا از آن بزرگوار تعبیر کرده است (۱)

شیخ مردوخ کردی با کمال بی ادبی زیر جمله (**مرا لقی و مزلات امیر (۲)**) نسبت خطا و لغزش برهبر جهان ندان امیر مؤمنان داده خوارج مرتد و نواصب ملحد را معذور دانسته از معاویه جبار کافر کیش و دستپا ران آن زندیق بداندیش تکریم و تعظیم نموده مظهر حق و مثل اعلای الهی را در کازار با گروه گمراه نسبت سهو و اشتباه داده است

نعوذ بالله من الضلال

مردوخ نامبرده در جنگ صفین تقاضای معاویه را از امیرالمؤمنین تعبیر کرده است (بر تقاضای عدل و داد خواهی) و نوشته است (اظهارات امیر همه از روی لجاجو خودخواهی (۳) دو عبارت فوق مردوخ صراحت دارد براینکه معاویه برحق بوده است و علی بر خطا .

نگارنده در همین رساله بقدر لزوم یسار آور میشود که علماء اعلام

سنت و جماعت معاویه را در دین زندیق و در نسب مطعون و در عمل خائن و ستمکار و در صفات و اخلاق پلید و غدار میدانند و همان علماء در صحاح و مسانید خود احادیث بسیاری نقل نموده اند که خدا و رسول حق را با علی و علی را با حق یاد نموده دوست علی را مؤمن و دشمن علی را کافر و منافق خوانده جنگ با علی را جنگ با خدا و رسول و صلح و سلم با او را صلح و سلم با حق دانسته و فرموده اند علی ناطق بحق و صدق حاکم بعدل و علم عامل بخیر و صلاح میباشد . شیخ مردوخ مزبور در نگارش بی ارزش خود نه تنها غفت قلم و ادب کلام را از دست داده اهل سنت و جماعت را هم متهم و موهون کرده است .

این شیخ آیا فهمیده است که از آن بعدل و داد معاویه و نسبت خود خواهی و لجاج با میرالمومنین دادن تکذیب خدا و رسول ورد بر قرآن مجید است و آیا دانسته است که این تکذیب و رد موجب ارتداد و خروج از ربه اسلام میباشد ،

این شیخ آیا میتواند خود را تا آن اندازه نادان و جاهل معرفی کند که برای توبه و برگشت از اقاویل کفر آمیز راه اعتذاری داشته باشد ای کاش قلمش شکسته و دستش خسته شده بود و نامه اعمال خود بچنین کناهی سیاه نکرده بود .

افترا بر شیعه

اما تهمتی را که برخی از سنیان سفیانی و مروانی جاهلانه و مغرضانه

بر شیعه و پیدایش آن زده اند و عبدالله بن سبا ی یهودی را مؤسس آن گفته و شیخ مردوخ هم بد نبال آنها رفته جز بر جهل محض و تعصب صرف بر چیز دیگری نمیتوان حمل نمود. برای آنکه از صدر اسلام تا کنون علماء شیعه امامیه در هر عصر و زمانی هزارها کتاب و رساله در علوم و معارف و عقاید و اصول و فروع تألیف نموده اند و در هیچکدام کوچکترین اثری که با عقاید منسوبه به ابن سبا سازش داشته باشد وجود ندارد.

شیعه امامیه دو فرقه را صریحاً کافر و نجس میدانند یکی گروه ناصبیان که علی را دشمن داشته دشنام میدهند. و دیگری گروه غلاة را که علی را بخيال خود دوست داشته خدا میدانند.

رجال شیعه امامیه فرقه سبا ئیه و سایر فرقه غالیه را که امیرالمومنین را از دستگاه عبودیت پروردگار بیارگاه ربوبیت برده اند رد نموده تکفیر کرده اند و مخصوصاً ابن سبا ی معروف را چونکه وجود خارجی داشته و یا شهرت اساطیری بعنوان عقایدی که با او منسوب میباشد ملعون و مردود یاد کرده اند.

کتاب رجالی و کلامی و فقهی علماء شیعه از متقدمین تا زمان حاضر هزارها موجود است که بر غلاة و نواصب رد نوشته آنها را کافر دانسته اند بنا بر مراتب نامبرده افترای تأسیس شیعه بدست ابن سبا ی یهودی ناشی از جهل و عناد و کاشف از سوء سریره و اعتقاد است.

عنوان شیعه و معنی

پیغمبر اسلام بوحی آسمانی عنوان شیعه را بر دوستان و پیروان

امیرالمومنین علی اطلاق نمود و رفته رفته در زمان پیغمبر این نام بر خواص امیرالمومنین عامیت پیدا کرده و بعد از پیغمبر بر مسلمانانی این نام اطلاق میشد که بر پیروی خلیفه منصوص وی علی بن ابی طالب التزام و اهما داشتند و آنجناب را خلیفد بلا فصل پیغمبر میدانستند.

آیه شریفه **ان الذین آمنو و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدأ رضی الله عنهم و رضوا عنه**

وقتی که این آیه بر پیغمبر عزتزل یافت خطاب بعلی بن ابی طالب کرد و فرمود یا علی هوانت و شیعتک تاتی انت و شیعتک یوم القیمه **را ضین مر ضیین**

یعنی ای علی مصداق خیر البریه در آیه توئی و شیعیان تو روز قیامت تو و شیعیان تو بخوشی و خوشنودی شرف ورود حاصل خواهند نمود.

حدیث نبوی نامبرده را بیک مضمون و با اختلاف جزئی در الفاظ علامه متببع جلال الدین سیوطی در تفسیر خود در المنثور . ابوالمؤید موفق ابن احمد خوا رزمی در فصل هفتد هم مناقب و حاکم ابوالقاسم حسکانی مفسر بزرگ سنی در کتاب **شواهد التنزیل فی قواعد التفصیل** و محمد بن یوسف کزجی شافعی در کتاب **کفایة الطالب و سبط ابن جوزی** در کتاب **تذکره خواص الامة فی معرفة الائمة** و مورخ شهیر ابن اثیر در مجلد سوم **نهایه و علامه سمهودی در جواهر العقدين** و ابن صباغ

مالکی در کتاب **فصول المهمه** و میرسید علی همدانی شافعی در کتاب **مودة القربی** و جمعی دیگر از اعلام سنت و جماعت تا برسد باین حجره ششمی حافظ متعصب عنود صاحب کتاب **الصواعق المحرقة** که این کتاب را پیشتر در بد شیعه نوشتند با این حال همین محدث و سایر علماء نامبرده حدیث نبوی مزبور را در تفسیر آیه مبارکه مرقومه نقل نموده اند .

اسم و عنوان شیعه بقدری بر زبان پیغمبر تکرار شد که اسم خاص درستان و پیروان علی گردید

ابوالقاسم نوبختی در کتاب **الفرق المقالات** ریشه گروه مسلمین را چهار فرقه دانسته و گفته است شیعه عبارت است از گروهی از یاران علی که در زمان پیغمبر معروف بودند بشیعه علی و بعد از حیات پیغمبر ملتزم علی بودند و او را امام بحق میدانستند و از جمله آنها بود **مقداد بن الاسود سلمان فارسی ابوذر جندب بن جناده غفاری عمار بن یاسر**

ابوحاتم سهل بن محمد سیستانی در کتاب **الزینة** که در تفسیر الفاظ متداوله بین ارباب علوم نوشته می گوید شیعه لقب چهار تن از صحابه در عصر پیغمبر بود که عبارتند از **سلمان ابوذر مقداد عمار یاسر**

بنا بر آنچه معلوم شد پیش از این سبای یهودی معلوم یا موهوم قهرمان انقلاب در زمان عثمان شیعه هویت و موجودیت داشته و بهمین

عنوان از آنان نامبردار بوده اند

عنوان سنی

در زمان پیغمبر بگواهی تاریخ نام و نشانی از عنوان سنی نبود : بنا بر آنچه صاحب کتاب روضات النجات در تلو ترجمه ابن خلکان از بعض اعلام نقل نموده است عنوان سنی در زمان معاویه بن هند بگوش رسید . و بر گروهی اطلاق میگردد که سب امیر المؤمنین را سنت می‌پنداشتند

و آنچه این نقل را تزديك بقبول می‌نماید عناد بی حد و حساب معاویه با امیر المؤمنین و تبلیغات دامنه دار و حکومت مطلقه او در کشورهای خاوری و باختری و قدرت مالی و نظامی آن سفاك ناپاك بود که بجد و جهد هر چه تمامتر می‌کوشید تا دوستان علی را ریشه کن نماید . و کسی نام علی و آل علی را بخوبی نبرده و بخیر و صلاح از آنها یاد ننماید : و در هر گوشه و کناری که گمان می‌برد یکی از یاران علی آرمیده دستگیر می‌نمود و بقتل میرسانید

خطبای بی دین و مزدور معاویه نیز دستور داشتند در سرتاسر کشور پهناور اسلامی امیر المؤمنین را در مساجد و منابر و معابر سب و لعن نمایند رفته رفته سب علی سنت سنیان سفیانی گردید حتی در زمان عمر بن عبدالعزیز که سنت سب علی موقوف و قدغن بود . اهل این سنت مجرمانه از هم می‌پرسیدند آیا سنی هستی

یعنی بر سنت سب علی باقی هستی یا آنکه نیستی .

ما عنوان سنی را باین معنی برعموم اهل سنت و جماعت اطلاق نمی کنیم با اینکه میدانیم بسیاری از ناصبیان سفیانی و مروانی بخدعه و التباس در لباس سنیان رفته اند و گروهی دیگر از خرافه پرستان که بجل و سفاهت خدا را بصورت جوان امرد یا پیرمردی درآورده از عرش پائین کشیده برمرکبی سوار کرده پشت بام خانه آورده اند از مظاهر تسنن بروز کرده اند .

ما این گونه عقاید خرافی و اوهام را بعموم سنیان نسبت نمیدهیم چرا که میدانیم غیر از معدودی از آنها از این گونه خرافات و اوهام مبرا هستند .

اما افسوس و هزار افسوس که برادران ما مراعات احترام متقابل را نموده بدون مطالعه یا بغرض و عناد عقاید **غالیان و کیسانیان** و **اسماعیلیان و قرامطه و حلولیه و اتحادیه** و اشباه آنها را بر شیعه امامیه تحمیل کرده بدروغ و افترا تهمت های ناروا بر آنها زده اند .

ذلك مبلغهم من العلم ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله
و هو اعلم بمن اهتدى

خالفاء ثلاثه

مادر باره جنابان **ابی بکر و عمر و عثمان** حرمت مقام را مراعات نموده معترفیم حضرات از صحابه پیغمبر بوده و در فتوحات اسلامی و دفاع از عاصمه نبوت هر کدام بسهم خود اثر نمایانی داشته اند لیکن

خلیفه پیغمبر نبوده اند اخوان سنی ما هم اعتراف دارند که حضرات خلیفه پیغمبر نبوده اند. بر ابعقیده آنان پیغمبر برای خود خلیفه معین فرموده است **در این مقام** باید عقل و انصاف را حکم قرار داده دقت کامل و تأمل نمائیم که هر گاه پیغمبر برای خود خلیفه و جانشین تعیین فرموده باشد آیا دیگری حق جعل خلیفه برای پیغمبر داشته یا نداشته است. پیداست که احدی چنین حقی را نداشته است.

و چنانچه قائل شویم بر اینکه مسلمین اختیار انتخاب خلیفه را داشته اند باید معلوم شود حق انتخاب انحصاری و مخصوص اشخاصی محدود و محدود بوده است یا حق عمومی بوده است. بدیهی است هر گاه کسی مدعی اختصاص و انحصار شود باید دلیل خاص در دست داشته باشد و چنین دلیلی وجود نداشته و کسی هم ادعای آنرا نکرده است. و چنانچه حق انتخاب خلیفه برای عموم مسلمین بالاجماع محفوظ بوده باید محرز شود که این انتخاب امری است الزامی یا با اختیار و اگر الزامی بوده است وجه لزوم در دوره اولیه انتخابات فقط وجود داشته یا پیوسته در هر دوره و عصری وجه لزوم باقی است و باید بمدارك تاریخی مراجعه شود تا معلوم شود اجماع درباره کدام يك از کرسی نشینان خلافت تحقق پیدا کرد.

امور نامبرده مطالبی است که باید در پیرامون آنها بررسی دقیق و کنجکاوی کامل و تأمل عمیق بشود تا حق روشن و باطل شناخته آید **لپهلك من هلك عن بينه ويحيى من حي عن بينه**
دارالشوری یا سرپوشیده سقیفه بنی ساعده

بنا بر آنچه مورخین سنی و علماء آنها در کتب و تألیفات خود

نوشته‌اند بعد از رحلت پیغمبر بلافاصله درس پوشیده محقری بنام سقیفه
 معدودی از انصار و مهاجرین در آن جمع شدند نخست در مورد انتخاب
 امیر و حاکم بین حصار از مهاجرین و انصار اختلاف شدید در گیر شد ،
 در آن گیرودار بود که عمر متمسک شد بحديث نبوی (الائمة من قریش)
 یعنی فرموده پیغمبر است که ائمه با ید از طایفه قریش باشند .
 بانقل این حدیث انصار را از صلاحیت انتخاب شدن خارج ساخت در آنوقت
 ابابکر با عمر و ابو عبیده جراح که شغل وی از پیش گور کنی بود در امر
 انتخاب و بیعت باهم تعارف کردند بملاحظه ریاست سنی ابی بکر عمر
 و ابو عبیده دست بیعت بوی دادند . بشر بن سعد انصاری علی رغم
 پسر عموی خود سعد بن عباده اظهار تمایل نمود و بعمر و ابی عبیده پیوست .
 سالم مولی حدیفه بآن سه ملحق شد . اسید بن حضیر انصاری بدشمنی
 سعد بن عباده بدنبال آنها رفت . در آن هنگام نزاع و کشمکش شدیدی
 چون زبانه آتش در بین حصار در گرفت : عمر از يك طرف بر سعد بن
 عباده حمله برد . قیس بن سعد از سوی دیگر ریش و گریبان عمر را
 گرفت و با یکدیگر دست و گریبان گردیدند .

و عمده اهل حل و عقد از اصحاب رسول الله دو سقیفه حضور نداشتند

صحابه پیغمبر بعد از بیعت در سقیفه

صحابه کبار پیغمبر پس از اطلاع بر ماجرای سقیفه سخت
 بر آشفتند و بر انتخاب ابی بکر شدیداً اعتراض کردند . در مساجد و
 منا بر و معا بر اعلام مخالفت نمودند از جمله مخالفین بودند

سعد بن عباد . حباب ابن منذر . عباس بن عباد لمطلب .
 عبد الله وفضل بن عباس . قیس بن سعد . اسامة بن زید . خالد بن
 سعید . سلمان فارسی . ابوذر غفاری . مقداد بن الاسود .
 عمر بن یاسر . بریده اسلمی . ابی بن کعب . حزیمه بن ثابت
 ذوالشهادتین . ابوالهیثم بن التیهران . سهل بن حنیف . ابویوب
 انصاری . زید بن وهب . عمر بن سعید . عبد الله بن مسعود .
 و بسیاری دیگر حتی ابوقحانه و ابوسفیان . اما ابوسفیان وقتی که
 حکومت شام را به پسرش دادند با حضرات سازش نموده . ولی صحابه
 پیغمبر پیوسته مشغول محاجه و مبارزه با متصدیان مقام بودند و اگر
 اجماع دلیل باشد باید گفت اجماع بر مخالفت با ابی بکر بود نه بر
 بیعت :

چون در انتخاب ابی بکر بگواهی تاریخ اجماع امت حاصل نگردید
 علماء سنی ناگزیر اجماع را شرط بیعت ندانسته بیعت يك نفر را هم
 بر خلافت دیگری کافی شمرده اند و خلافت را با انتخاب یکنفر هم درست
 میدانند . اعلم علماء سنت امام فخر رازی در کتاب نهایة العقول خود به
 نقل محدث عاملی در مجلد چهارم اثبات الهداة چنین گفته است
 الاجماع لم یعتقد فی خلافة ابی بکر اصلاً ذکان سعد بن عباد مع
 کونه من اکابر اعیان الصحابه مخالفاً لذلك حتی انه لم یحضر
 جمعهم و اعیادهم اصلاً و کان تظاهره بذلك مستمراً طول مدة
 خلافة ابی بکر فلما توفي ابوبکر واستخلف عمر و کان غلیظاً شدیداً

لايذاء المؤمنين انهزم منه سعد بن عباده مهاجراً من المدينة خائفاً فمات خارج المدينة

یعنی اجماع امت درباره ابی بکر در امر خلافت بهیچ وجه حاصل نشد چرا که سعد بن عباده با اینکه از بزرگان اعیان صحابه پیغمبر بود مخالف انتخاب ابی بکر بود و خود را جزو جمع آنها نگرفته در روز های رسمی و اعیاد پیش آنها حضور بهم نمیرسانید و در تمام مدت خلافت ابی بکر بر مخالفت خود باقی بود. و همینکه ابوبکر عمر را خلیفه ساخت و جان بسپرد چون عمر درشتخو و سخت گیر بود در اذیت و آزار اهل ایمان از این نظر سعد بن عباده . با ترس و وحشتی که از عمر داشت در حال فرار مدینه را ترک گفت و در بیرون مدینه از دنیا رخت بر بست

این ترجمه عین عبارات امام فخر رازی است در کتاب **نهایة العقول** **ماوردی** عالم سنی در کتاب احکام سلطانیه گفته است رنایت عمومی و اجماع در انتخاب خلیفه شرط نیست بدلیل اینکه در انتخاب ابی بکر این شرایط موجود نبود

جوینی عالم متبحر سنی (**امام الحرمین**) در کتاب **ارشاد خود** گفته است

در عقد امامت و خلافت اجماع شرط نیست بدلیل آنکه در خلافت ابی بکر نبود و چون بیعت بر او منعقد شد فوراً شروع بکار کرد و انتظار امضا و رضایت مسلمین را نداشت

قرطبی مفسر سنی در تفسیر خود گفته هر گاه يك نفر از اهل حل و عقد با کسی بیعت کرد خلافت حاصل است . و دلیل ما بیعت عمر هست با ابی بکر

اسفرائینی در کتاب **ینابیع** تصریح کرده است امامت بقره و غلبه و استیلا هم حاصل میشود اگرچه امام فاسق و یا جاهل باشد
باقلانی عالم بزرگ اشعری در کتاب **تمهید** گفته است . جمهور عقیده دارند چنانچه خلیفه حدود خدا را تعطیل کند یا مال مردم را غصب نماید یا حقی را تضییع کند یا فسقی از او دیده شود از امامت و خلافت خلع نمیشود

نگارنده : ادله پوچ و مقالات شرم آور این پیشوایان بزرگ سنی را بخوانید و بخود آئید

ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار

میرسید شریف در شرح موافق تصریح کرده است که اجماع در تعیین خلیفه شرط نیست و استشهاد کرده است بخلافت خلفاء ثلاثه و گفته است خلافت ابی بکر به بیعت دو نفر و خلافت عمر و عثمان هر کدام به بیعت یک نفر انجام گرفت

در میانه اختلافات

از شرحی که یاد آور شدیم معلوم شد که انتخاب ابی بکر در بین آنهمه اختلافات و مشاجرات به بیعت معدودی از حضار در سر پوشیده سقیفه بنی ساعده انجام گرفت نه باجماع بود و نه با کثرت

خلافت عمر

منصب خلافت را جناب ابی بکر در مرض موت خود بجناب عمر تفویض فرمودند و انتصاب عمر بخلافت منحصرأً بنامه و عهد ابی بکر بود بدون مراجعه بصحابه و بدون شور باهل حل و عقد و بدون جلب رضایت مسلمین

خلافت عثمان

خلافت جناب عثمان بن عفان بطریق خاصی و شوری مخصوص انجام گرفت که در حقیقت نه به تعیین صریح بود و نه با انتخاب مردم برای اینکه وقتی عمر از غلام مغیره ضربت کاری خورد و در آستانه مرگ قرار گرفت شش نفر را احضار کرد که عبارت بودند از **علی عثمان زبیر طلحه سعد عبدالرحمان** پس از حضور صلاحیت هر يك را بعنوان خلافت تصدیق کرد بفاصله کمی شروع به تنقید از آنها نمود و برای هر کدام جز علی عیب و نقصی گرفت که منافی اهلیت خلافت بود اما علم و عدل و حق پژوهی علی را تصدیق کرد. جز اینکه گفت جوانی و صاحب طبع شوخ. با این حال ترتیب شور و انتخاب را در بین شش نفر بقسمی طرح نمود که در نتیجه امیر المؤمنین بطو. قطع محروم میگرددید یا مقتول میشد زیرا بطوریکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و جمعی دیگر از مورخین سنی نوشته اند عمر. اباطلحه انصاری را دستور داد که بعد از کفن و دفن من پنجاه نفر مرد بکار را مسلح می نمائی و این شش نفر را در خانه توقیف میکنی و بر در خانه پاس میدهی و سه روز بآنها مهلت میدهی چنانچه پنج نفر از این شش

نفر بر انتخاب یکی اقدام نمودند و یکی از آنها مخالفت کرد او را گردن میزنی و چنانچه چهار نفر متفق شدند و دو نفر مخالفت نمودند آن دو را گردن میزنی و هر گاه سه نفر بیک سوی شدند و سه نفر بسوی دیگر بنگر در هر کدام عبدالرحمن هست حق با همان طرف میباشد و باید سه نفر طرف مخالف را گردن بزنی و چنانچه سه روز با آخر رسید و هیچ کدام از این شش نفر بر انتخاب خلیفه از بین خود اقدام نکردند هر شش نفر را بقتل میرسانی .

عمر در آن حال پیشانی عثمان را گرفت و گفت چنان می بینم که این امر یعنی خلافت بر تو مسجل آید اما تو مردی هستی که اقوام و خویشان خود را بر مردم مسلط میکنید رفتار زشت و ستمکاری آنها مرد مرا خشمناک کرده عاقبت بر تو خواهند شورید و گرگان عرب تورا پاره پاره خواهند نمود: و هر وقت چنین اتفاقی افتاد از گفته عمر یاد بیاز:

نتیجه شورای شش نفری

پس از مرگ عمر عباس مصلحت اندیشی نموده با امیر المؤمنین گفت مبادا در شورای شش نفری باین کیفیت که طرح شده داخل شوی که در نتیجه محروم یا مقتول خواهید شد: علی جوابی نداد و داخل گردید: به همان قسم که پیش بینی شده بود علی محروم و خشمناک برگشت و عثمان بازای عبدالرحمن بسمت خلافت انتخاب شد .

عباس علت و جهت دخول علی را در شورای نامبرده با پیش بینی که کرده بود پرسید . امیر المؤمنین جواب داد عمر صلاحیت و اهلیت

ما در امر خلافت قائل شد من هم خود را خلیفه بحق میدانم از این روی موظف نبودم باختیار سلب صلاحیت از خود بنمایم . نهایت تکلیف برگردن دیگران بود که مرا انتخاب کنند و آنها تخلف کردند .

از مقدمات مزوره

بنا بر آنچه با شواهد تاریخی تشریح گردید مکشوف شد جناب ابی بکر و جناب عمرو و جناب عثمان هیچکدام خلیفه پیغمبر نبودند بلکه خلیفه مردم هم نبودند چرا که جناب ابی بکر به بیعت عمر و ابو عبیده جراح و جناب عمر به تعیین ابی بکر و جناب عثمان بر آئی عبدالرحمن بنام خلیفه احراز مقام کردند و مدتی هر کدام بر مردم ریاست نمودند و آنگاه مردند و با اعمال خود محشورند و چنانچه اجماع امت در انتخاب خلیفه مدخلیت داشت فقط در باره امیر المؤمنین علی بگواهی تاریخ تحقیق یافت زیرا بعد از عثمان همگان در انتخاب امیر المؤمنین شرکت کردند نهایت بعضی بعد از بیعت نقض عهد کردند بنا بر این علی خلیفه پیغمبر میباشد هم به نص پیغمبر و هم باجماع امت .

قضایای بعد از شوری از گفته علماء سنی

با اینکه اقسام مزوره و اهواء مفصله بسیاری را از طریق حق منحرف نموده . و براه باطل برده ، در طی قرون متمادیه صفحات تاریخ را بجعل و اقتراح سیاه کردند اند : مخصوصاً در اخبار و احادیث مأثوره بغش و تدلیس دست بر زده بهوای نفس خود حق و باطل را بهم مخلوط نموده اند تا آنچه در باره ولایت عظمای علوی بوده مشوش و مخدوش

گردد . و آنچه نسبت بمظالم زمامداران صدر اول ضبط شده بوده در معرض شك و تردید قرار گیرد و بوجهی تجاوزات پیشینیان ترمیم شود. با این همه کوشش و خیانت نتوانسته اند حق را نابود نمایند و می بینم در مطاوی تألیفات رجال علمی اهل سنت و جماعت باندازه ای احادیث مربوطه بمناقب آل علی و حقانیت آنها و صدق گفتار شیعه امامیه موجود است که از احصاء و شماره بیرون میباشد

برای آگاهی و اطلاع کامل بر کیفیت بیعت در سقیفه و نظریه صحابه و رفتار شیخین با امیر المؤمنین و اصحاب پیغمبر و گفتگوهای فیما بین طرفین از چند کتاب مهم اهل سنت نام برده مشخصات آنها را بشرح ذیل قید کردم تا مراجعه بآنها آسان باشد

صحیح نجاری ج ۱۰ ص ۴۴ - ۴۵

مسند احمد امام حنابله ۱ ص ۵۶

تاریخ محمد بن جریر بن کثیر بن غالب طبری ج ۲ ص ۲۰۹

ج ۱۱۰ ص ۱۵۸ - ۲۰۶ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۹۸ ج ۴ ص ۵۲

تاریخ ابن اثیر (نهایه) ج ۱ ص ۱۳ ج ۲ ص ۱۳۶ - ۱۳۷ ج ۳ ص ۱۷۵

عقد الفرید احمد بن عبدربه اندلسی ج ۲ ص ۱۵۸ - ۲۴۸

۲۴۹ - ص ۲۵۴ - ۲۸۵

البيان و التبیین جاحظ ج ۳ ص ۶۳ - ۱۸۱

سیره ابن هشام ج ۴ ص ۳۳۹

الامه والسیاسه ابن قتیبه ج ۱ ص ۹ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۸

- عیون الاخبار ابن قتیبہ ج ۲ ص ۲۳۴
- طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۵۵ - ۱۲۹ - ۱۵۳
- تاریخ ابن کثیر ابی الفدا ج ۱ ص ۱۵۶
- (البدایة و النہایہ) ج ۵ ص ۱۴۶ - ۲۴۶
- الریاض النضرہ احمد بن محمد طبری متوفای ۶۹۴ ۱ ص
- ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۷
- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۵
- الصواعق المحرقة ابن حجر ہیثمی متعصب ص ۲۰
- کنز العمال تألیف شیخ حسام الدین ہندی ج ۶ ص ۳۹۱
- مستدرک حاکم نیشابوری ج ۳ ص ۶۷
- شرح ابن ابی الحدید بر نہج البلاغہ ج ۱ ص ۵۱ - ۱۲۸ - ۱۳۱
- ۱۳۴ - ج ۲ ص ۴ - ۵ - ۸ - ۱۹ - ۲۰
- در کتب نامبرده و ہزارہا کتاب دیگر تألیف علماء محترم سنی
ماجرای سقیفہ مشروحاً مندرج است چند جملہ از مندرجات کتب
نامبرده بطور خلاصہ ترجمہ نموده ذیلاً می نگارد
- ۱ بیعت با ابی بکر بی رویہ و ناگہانی و بدون مراجعہ بافکار
مسلمین بودہ است
- ۲ اعتراض شدید صحابہ پیغمبر بر بیعت ابی بکر و اعلام مخالفت
و اظهارات آنها در مساجد و مناہر
- ۳ حبس و تبعید و سجز صحابہ کبار بواسطہ تمایل بامیر المؤمنین

و استنکاف از بیعت با ابی بکر

۴ دستور آمرانه ابابکر بعمر برای احضار علی و اجبار وی بر

بیعت و تهدید علی بقتل در صورت استنکاف

۵ رفتن عمر با جمعی بر در خانه علی و گفتگوهایی توهین آمیز

با علی و فاطمه صدیقه

۶ تهدید عمر علی را بقتل و با آتش زدن خانه و اهل خانه

۷ بیرون کشیدن عمر و همراهان وی علی را بقتل و عنف از خانه

و بردن او را با کراه و اجبار در مسجد برای بیعت

۸ فریاد و زاری علی از جفای بروی و شکایت از رفتار ابی بکر

و عمر و اظهار تأسف از نداشتن یار و مددکار

۹ ندبه و استغاثه حضرت صدیقه طاهره از مظالم وارده و شکایت

از اعمال شیخین

۱۰ اظهارات بی در پی امیر المؤمنین در خصوص خلافت خود و

رد بیعت ابی بکر

مطالب نامبرده عیناً از جملات عربی متون کتب نامبرده ترجمه

شده است این است منطلق علماء سنت در شورای سقیفه بنی ساعده :

وقضاوت درست با مردمان بی غرض و منصف خواهد بود

انتقاد و پرسش

از قضایای گذشته پرسشهایی پیش می آید که سؤال نمائیم آیا

تعیین خلیفه از سنن مرضیه است یا از بدعتهای سیئه :

هر گاه سنت مطلوبه بوده است چگونه تصور کنیم پیغمبر در تعیین خلیفه اهمال و قصور ورزیده است : و هر گاه بدعت بوده است چرا ابابکر مرتکب چنین عمل سوئی شده است

و باز می پرسیم روی چه اصلی عمر بر خلاف نص و اجماع عمل نمود و امر خلافت و سر نوشت مردم را در کمیسیون شش نفری منحصر و محدود نمود : عمر در باره کلیه اعضاء ششگانه نخست اهلیت خلافت قائل گردید . چه شد که بلافاصله آنها را مطعون و لکه دار کرد و سلب صلاحیت از آنها فرمود

عمر بچه مجوزی دستور داد از اعضاء ششگانه هر کدام مخالف اکثریت شدند یا از رأی امتناع ورزیدند آنها را بقتل برسانند
عمر چه امتیازی در عبدالرحمن دید که دستور داد در صورت تساوی آراء مخالف و موافق هر طرفی که عبدالرحمن باشد از آنها بیروی کنند

جناب ابی بکر و جناب عمر که انتخاب خلیفه را آزاد و حق عموم می پنداشتند چگونه تمسک بحدیث نبوی نموده امامت را اختصاص بقریش دادند و دست رد بر سینه انصار نهادند

عمر که امامت را حق مختص قریش دانست چگونه وقت احتضار خود از فقدان سالم مولی حدیفه اظهار تأسف نمود و گفت اگر اومی بود اء را خلیفه قرار میدادم و حال آنکه سالم نامبرده از قریش نبود
ابابکر و عمر چنانچه مجرمانه با هم سازش و تبانی نداشتند چرا

در سقیفه بنی ساعده علی را شرکت ندادند و چرا بدون اطلاع صحابه و بنی هاشم اقدام بر چنین کار خطیر اجتماعی نمودند

زمانیکه پیغمبر در مرض موت خود خواست وصیت نماید عمر مانع شد و اظهار داشت پیغمبر هذیان میگوید در حالیکه پیغمبر معصوم از خطا بود. چه شد که از وصیت ابی بکر در بستر مرگ منع نمود و نسبتی را که به پیغمبر داد بایب بکر نداد با اینکه ابابکر جایز الخطا بود عمر گذشته از اینکه مانع وصیت ابی بکر نگردید در خلافت خود نیز بهمان وصیت تمسک نمود. **خلفاء ثلاثه** خصوصاً عمر سنتهایی از شریعت اسلام برداشتند و بدعتهایی بجای آن گذاشتند در حالی که نسخ احکام خدا جرمی است که راه اعتذار ندارد بهر حال انحرافات و تخلفات حضرات بسیار است و در کتب سنیان ضبط گردیده و نگارنده اصراری در ذکر آنها ندارد مقصود اشاره بروقاع ناگواری بود که موجب تغییر حق از مسیر خود گردید و نسبت بخلیفه پیغمبر یعنی امیر المؤمنین مظلوم بی شماری وارد آمد.

اظهارات خلفاء

خلفاء ثلاثه مدعی سمت و منصبی از جانب خدا نبودند و ادعای علم موهوبی را هم نداشتند بلکه در بسیاری از موارد اعتراف بخبط و خطای خود هم داشتند چنانچه طبق روایات سنیان ابابکر مکرر میگفت مرا از قید خلافت باز رها کنید و عقد بیعت را استقاله میکرد و میفرمود علی از من بهتر است و در میان شما است : عمر متجاوز از هفتاد بار

اظهار داشت چنانچه علی نبود من هلاک و تباه شده بودم

روز بهان ناصبی در ابطال الباطل و ابن حجر عسقلانی در کتاب تهذیب التهذیب و ابن قتیبه در کتاب تأویل مختلف الحدیث و ابن حجر هیثمی عنود متعصب در صواعق و ابن اثیر و جلال الدین سیوطی و ابن عبد البر و ابن ابی الحدید و خطیب خوارزمی و ابونعیم و صدها اعلام دیگر در بیشتر تألیفات خود گفتار عمر را نقل نموده اند
عمر بعبارات مختلفه اظهار میداشت که علی مرا از مهالك نجات داده است . عمر در مورد بیعت ابابکر هم اعتراف بر خطا و لغزش خود نموده و از آن کار هراسان بود، است

چنانچه **ابن ابی الحدید ابوعلی قاضی القضاة فخر رازی** میرسید شریف . تفتازانی بروایت از ابن عمر و تخریج بیهقی در سنن خود به نقل از تخریج مسلم در صحیح خود از حدیث ابن ابی عروبه که عمر فرموده است

كانت بیعة ابی بکر فلتة و قی الله المسلمین شرها فمن عاد منهلها فاقتلوا
یعنی بیعت ابی بکر یک قضیه بی رویه و ناگهانی و از روی شتاب زدگی بود خداوند مسلمانان را از شر این کار نگاهدارد و هر کس چنین عملی را تکرار کند باید او را بکشید

و بروایت طبری در جلد سوم این عبارت است **فلتة کفلتات الجاهلیه**
یعنی قضیه بیعت ابی بکر از نوع لغزشهای زمان جاهلیت بوده است
عمر ضمن اقرار بر خطای خود عملی را که درباره ابی بکر انجام

داده بوده تا آن حد مضر و مفسده آمیز تشخیص داده که تکرار آنرا موجب قتل دانسته است

قاضی القضاة فرمایش عمر را توجیه کرده است بر اینکه عمر راضی و خوشنود از بیعت ابی بکر بود اما عقیده نداشت که از روی حق و صواب و استحقاق است بلکه منظور فقط جلوگیری از کشمکش و حفظ آرامش بوده است

بنا بر آنچه در کتب اعلام سنت و جماعت نوشته شده مانند **الریاض النضره و کنز العمال و مجالس و ذخایر العقبی و شرح ابن ابی الحدید وینایع الموده** که از کتب مشهوره معتبره اهل سنت هستند روایتی از عمر بن الخطاب نقل نموده اند که عمر فرمود من بودم با ابی بکر و ابو عبیده جراح و جمعی دیگر از اصحاب در حضور پیغمبر در حالتیکه تکیه داده بود بر علی بن ابیطالب آنگاه دست گذارد بر شانه علی و فرمود **یا علی** توئی اول مؤمنین در ایمان و اول مسامین در اسلام تو از جهت من جای گزین هستی چنانچه **هرون** از جهت موسی جای گزین بود **یا علی** دروغ میگوید در مورد من آنکه چنین پندارد دوستدار من است و تو را دشمن میدارد

قضیه تهنیت گفتن عمر علی را در روز غدیر خم بر ولایت منصوصه که بآن تکمیل دین گردید بقدری در صحاح و مسانید و کتب احادیث و تواریخ اهل سنت و جماعت ضبط شده که شماره آن غیر میسور است در کتاب **الریاض النضره** حافظ محب الدین طبری جزو دوم

صفحه ۱۸۹ روایت میکند که ابوبکر صدیق گفت دیدم رسول خدا را خیمه‌ای نصب فرموده و در درون آن بر قوسی تکیه زده علی و فاطمه و حسن و حسین در آن خیمه بودند آنگاه فرمود ای گروه مسلمین بدانید من سالم نسبت به کسی که در باره اهل این خیمه تسلیم باشد و دشمنین و جنگنده‌ام نسبت به کسی که با این جماعت خشمگین و جنگنده باشد من دوست کسی هستم که او دوست این جماعت باشد و آگاه باشید دوست نمیدارد این جماعت را مگر نیک بخت حلال زاده و دشمن نمیدارد اینها را مگر تیره بخت حرام زاده

حافظ طبری در کتاب **الولایه** تخریج نموده است که علی فرموده

مرا سه کس دوست نخواهند داشت **ولدزنا ولد حیض و منافق**

حافظ دارقطنی و شیخ الاسلام **حموی** در **فرائد السمطین** باسناد

از انس روایت نمودند (مفصل است) تا میرسد باین جمله که پیغمبر فرمود **یا ابا انصار** دشمن نمیدارد علی را از قریش جز آنکه از زنا متولد شده باشد : و از انصار جز آنکه یهودی باشد : و از عرب جز آنکه بی پدر باشد : و از سایر مردم جز آنکه شقی و بدبخت باشد :

حافظ جزری در کتاب **اسنی المطالب** ص ۸ شرح ابن ابی الحدید

جزو ۱ ص ۳۷۳ از ابی سعید خدری روایت کرده که گفته است ما طایفه انصار فرزندان خود را بدوستی علی امتحان می کنیم اگر دیدیم فرزند داریم که دوست علی نیست پی می بریم که از ما نیست.

در دو مسدرك مزبور عبادة بن صامت گفتاری دارد مانند گفتار

ابی سعید بشرح مزبور

حافظ جزری در همان کتاب صفحه هشتم گوید. این حدیث درباره دوستی علی مشهور است که هر کس علی را دشمن دارد حرام زاده است ابن ابی الحدید در جزو اول شرح نهج البلاغه ص ۳۷۳ روایت ابی مریم انصاری را نقل کرده که دو کس علی را دوست نخرانند داشت

کافر. و حرامزاده

در کتب علماء سنی احادیث باین مضمون بسیار است که مجال درج نیست احادیث مأثوره مبنی بر اینکه دشمنی با امیر المؤمنین کفر و نفاق و زندقه است یا سب او و جنگ با وی سب پیغمبر و جنگ با اوست رسرا انجام میرسد بکفر و الحاد و خروج از دین بقدری از طرق عامه رسیده و در صحاح و مسانید و کتب تاریخی آنها ضبط گردیده است که از شماره بیرون و در این رساله گنجایش درج و یا اشاره بر آنها نیست حتی برخی از علماء متعصب معاند سنی هم گواهی داده اند . مانند فاضل شقی فضل بن روز بهان در ابطال الباطل خود که بر کتاب نهج الصدق آیت الله علی الاطلاق علامه حلی رد نوشته و محدث خبیث ابن حجر هیثمی مکی در کتاب **الصواعق المحرقة** که رد بر شیعه نوشته با آن شقاوت و دشمنی بآل علی مع هذا احادیث نامبرده را درج نموده و تصدیق کرده اند

نگارنده در این مقام خطاب بآقا شیخ مردوخ کردی کرده می گویم درست چشم و گوش خود را باز کن . و اگر غافل یا در خوابی بخود آوییدار شو و دریاب که نسبت خطا و لغزش بکسی مثل امیر المؤمنین

دادن . و یا نسبت گناه و اشتباه دادن بآنکه خدا او را بعصمت ستوده و بطهارت یاد کرده چه کناهی است . آیا این گناه توبه و برگشت دارد . آیا بر گوینده و معتقد این نسبت میتوان نام اسلام نهاد .

البته شخصی که خدا را تکذیب کند کافر و مشرک است آقای مردوخ نمی گویم کتب علماء بزرگ معتدل سنت و جماعت را مطالعه نما . **می گویم** کتب معاندین و منحرفین و مغرضین از علماء سنی را مطالعه کن به بین ابن حجر عنود در صواعق خود در صفحه ۱۴۱ طبع قاهره به تصحیح عبدالوهاب **آیه تطهیر** را بچند طریق نقل و تفسیر نموده و تصریح کرده است که این آیه منحصرأ در باره **علی و فاطمه و حسن و حسین** نازل شده است و استدلال کرده است بمذکر بودن ضمیر **عنکم و یطهرکم** در حالیکه صد ها تفسیر از علماء عالمقام اهل سنت موجود است که آیات نازله در شأن امیر المؤمنین را تفسیر و تصریح کرده اند و قریب سیصد آیه در قرآن مجید در شأن علی و اولاد معصومین آن بزرگوار عز نزول یافته است

آقای مردوخ باز میگویم توجه نما از چه کسی ستایش کرده ای یعنی از **معاویه** زاده هند آکله الاکباد چگونه او را بعدل و دادیاد نموده ای و امیر المؤمنین را بلجاج و خود خواهی پس مناسب است معاویه یعنی امام الشیاطین را از گفته ها و نوشته های علماء سنت بهتر بشناسی و بدانی بیاداش ارادت و خلوص عقیدت و مدح و ثنای شما در روز رستاخیز آیا از شما شفاعتی خواهد کرد یا شما را فراموش خواهد نمود .

و يوم يعرض الظالم على يديه يقول يا ليتني اتخذت مع الرسول سبيلا
يا ويلتي لم اتخذ فلاناً خليلاً

معاويه پسر هند

جاحظ که از دانشمندان اهل سنت و از اعلام قرن سوم و از معاندین شیعه بوده و قول بخلافت عباس را هم احداث کرده است در رساله النابتة که در کتاب عصر المامون در صفحه ۷۲ جزو دوم طبع مصر مندرج است می نویسد

لما استوى معاوية على الملك واستبد على بقيه الشورى و
جماعة المسلمين من الانصار و المهاجرين فى العام الذى سموه
عام الجماعة و ما كان عام الجماعة بل كان عام فرقة و قهر و جبرية
و غلبة و العام الذى تحولت فيه الامامة ملكا و الخلافة عضباً قيصيرنا
ولم يعد بعد ذلك اجمع الضلال و الفسق ثم مازالت معاصيه من
جنس ما حكينا و على منازل ما رتبنا حتى رد قضيه رسول الله رداً
مكشوفاً و حجد حكمه حجداً ظاهر أفى ولد الفراش و ما يجب للعاهر
مع اجماع الامه ان سمية لم تكن لابي سفيان فراشاً و انه انما كان
بها عاهراً فخرج بذلك من حكم الفجار الى حكم الكفار

حاصل ترجمه عبارت فوق از گفته جاحظ همینکه معاويه بر سر بر
سلطنت نشست بر گروه مسلمین از انصار و مهاجرین ستم و استبداد و
سخت گیری نمود و این در سالی بود که آنرا سال جماعت نامید در
حالیکه سال نفاق و تفرقه و بیداد و تغلب و زور و ستمگری بود آنسال

سالی بود که خلافت بساطت و سیره قیصری تبدیل گشت سپس معاویه تا توانست بر کارهای زشت و ناشایست و منافی احکام دین مباشرت ورزید و نسبت بالحاق زیاد پسر سمیه فاجره با یوسفیان که بزنا با او هم بستر شده بود حکم شریعت پیغمبر را انکار کرد و بدین سبب از حکم فجار بیرون رفت و در حکم کفار داخل شد .

ابن ابی الحدید معتزلی در جزو اول شرح نهج البلاغه می گوید معاویه نزد مشایخ ما در نسب مطعون و در دین منسوب بکفر و زندقه است علامه کبیر در کتاب نهج الصدق از ابوالمنذر هشام بن محمد بن السائب الکلبی نسابت که در کتاب المثالب گفته منقول است معاویه را بچهار نفر نسبت داده اند عمارة بن الولید بن المغيرة المخزومی مسافر بن عمر ابوسفیان و مردی دیگر که بر نام او تصریح نکرده است :

قاضی نورالله شهید در کتاب احقاق الحق نقل میکند که چهارمی را جارالله زمخشری در کتاب ربیع الابرار بنام ابی الصلاح تصریح کرده است علامه نیز در نهج الصدق از حافظ ابی سعید اسماعیل بن علی حنفی در کتاب مثالب بنی امیه نقل کرده و شیخ ابوالفتوح همدانی در کتاب بهجة المستفید ضمن توضیح سوابق سوء هند مادر معاویه بر خورد هند را با مسافر بن عمر نقل میکند تا میرسد باز دواج هند با ابی سفیان که معاویه بعد از سه ماه از مدت ازدواج متولد گردید . در این جا اعمال زشت مادر و جده معاویه را تفصیل میدهد .

در تفسیر امام فخر رازی و تفسیر نیشابوری که هر دو از کتب

معتبره اعلام سنت هستند **شجره ملعونه** در قرآن را بر بنی امیه تطبیق کرده اند :

فضل بن روزبهان در کتاب ابطال الباطل تصدیق کرده است حدیث عبدالله ابن عمر را که گفت در حضور پیغمبر بودم که فرمود مردی بطرف شما رو آورده و اکنون بر شما وارد میشود او بر غیر سنت و طریقه من خواهد مرد در آن اثنا معاویه وارد شد .

فضل بن روزبهان در کتاب مزبور تصدیق کرده است که معاویه بعبدالله عمر گفت من از پدر تو بهترم و اولی بخلاف هستم این کلام را حمیدی در جمع **بین الصحیحین** نوشته است . روزبهان از گفته معاویه نسبت بعمر عصبانی شده و نوشته است از معاویه سفاک خطا کار که در گه راهی و غوایت غوطه ور بود و بزور و تغلب سلطنتی بدست آورد و چند روزی پیش از رحلت پیغمبر بظاهر مسلمان شد گفتن این گونه سخنان بعبدالله عمر بعید نیست

قطب الدین شیرازی در کتاب **نزّهة القلوب** در باب هوش سیاسی ذهن تند حرامزاده ها بیانی دارد که چون مرد وزن بمیل و رغبت سرشار و شهوت طبیعی بی اختیار با بکدیگر تماس میگیرند نطفه منعقدہ دارای نیروی طبیعی است و مولود از آن حساس وزیرک و صاحب هوش سیاسی و شیطنت میشود مانند **معاویه و عمرو بن عاص** که از سیاسیون و دهاء اربعه عرب بودند

علامه در نهج الصدق تصریح کرده است که معاویه پنج ماه پیش از

رحلت پیغمبر تظاهر باسلام نمود نه از صحابه بود و نه از کتبه وحی
و با تشبث بعباس جزو کتاب ومنشیان مراسلات قرار گرفت .

جنايات معاويه از قبيل شهيد نمودن امام طاهر زکی **حسن بن علی**
علیهما السلام و کشتن **عماریا سر و حجر بن عدی و مالک اشتر** و سایر
بزرگان دین و قتل عام **بسر بن اوطاط شقی** بشماره سی هزار مسلمان
بی گناه بدستور معاویه و سب امیر المؤمنین در تمام کشور پهناور اسلامی
بالای منابر در مساجد و حجر و حبس مردمان پرهیزکار و تسلط عناصر
زدل و ستمکار و تعطیل احکام خدا و ترویج عادات جاهلیت و اشاعه فحشاء
و منکر و هر گونه فسق و فجور بقدری زیاد و در کتب سنت و جماعت موجود
است که نمی توان شماره کرد

از جنایات دیگر معاویه بیعتی بود که بزور و زر توسط عمال
ستمگر خود برای یزید پلید گرفت که متظاهر بکفر و متجاهر بفسق
بود و این قولی است که جملگی برانند **صاحب کتاب الفخری و**
جاحظ در کتاب التاج و ابن قتیبہ در السیاسة والامامہ و بسیاری
در مورخین سنی گواهی داده اند که یزید پلید و زندیق و قمار باز و دائم
الخمر و هرزه و شهوت پرست بود

طبری مورخ شهیر ضمن رساله مأمونیه در جزو یازدهم صفحه ۳۵۸
طبع مصر می نویسد **فقال یزید مجاهراً بکفره و مظاهراً لشركه**
یعنی یزید در حالیکه کفر خود را آشکارا و شرک خود را بر ملا ساخته
چنین گفت .

طبری دنبال این جمله اشعار کفر آمیز یزید را نقل کرده تا
میرسد به بیت زیرین :

لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحى نزل

یعنی بنی هاشم بملك و سلطنت بازی کردند و گرنه نبوت و نزول وحی
همه حرف بی اصل و دروغ بود . این سخن پایان ندارد بازگرد
بهتر این است برویم دنبال مطلب پیشین در خصوص امامت و خلافت
بعد از پیغمبر

بعد از حیات پیغمبر

هر گاه پرسیده شود بعد از پیغمبر با بودن قرآن هجید آیا
احتیاجی بوجود خلیفه هست یا نیست : جناب عمر از این پرسش از پیش
پاسخ منفی داده و گفته است **حسبنا كتاب الله** یعنی کتاب خدا ما را
بس است و نیازی بخلیفه نیست **اما عمر** این کلام را در مرض موت پیغمبر
گفت تا از وصیت پیغمبر جلو گیری نماید و عمر بگفتار خود عقیده نداشت
زیرا پس از رحلت پیغمبر و پیش از کفن و دفن آن بزرگوار بچست و
چالاکی ابابکر را بر داشت و با ابوعبیده بسوی سقیفه شتافتند و با
زبردستی تمام اقدام بر خلیفه سازی نمودند .

اما پیروان عمرو و پیروان علی هر دو فرقه معتقدند امت پیغمبر بعد از
آنجانب احتیاج مبرمی بوجود امامی رهنمای مسلمین دارند با این
تفاوت که شیعه میگوید باید با انتخاب پیغمبر باشد نه بمیل و اختیار مردم
حدیث متواتر من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه

مورد تصدیق و قبول عامه و خاصه است که هر کس امام زمان خود را نشناسد و بمیرد در حال کفر و نفاق مرده است. منطبق این حدیث بلزوم ضمنی دلالت دارد که زمین خالی از حجت نیست

اگر کسی گفتار عمر را تکرار کند و بگوید قرآن مجید کتاب کامل و مشتمل است بر جمیع احکام و از هر حیث جامع الاطراف بوده و در بین امت موجود است چه نیاز و احتیاجی بوجود خلیفه خواهد بود می گوئیم هر گاه يك كتاب كامل طب محتوی تمام قواعد کلیه و جزئیة در بین مردمان يك شهر باشد آیا بیماران و مرضای آن شهر با بودن و داشتن آن كتاب كامل طب احتیاجی بوجود دکنر و طبیب دارند. یا همان كتاب رفع احتیاج از بیماران می نماید. بی درنگ باید اعتراف نمود كتاب تنها کافی نیست بیماران بوجود دکنر هم محتاجند تا آنها را از تزديك معاینه نماید و تشخیص امراض و بیماری آنها را بدهد و از بین دواها داروی مناسب بقدر لازم تهیه کند یا بداروخانه هدایت نماید و طرز استعمال را بمريض بفهماند تا بیمار بهبودی حاصل کند

این قانون در تمام علوم مطرد است زیرا کتب علمی در جمیع فنون و علوم موجود است ولی در مقام آموختن احتیاج دارد بمعلم و آموزگار

مردم بامامی محتاجند

بنا بر مراتب مزبور مسلم شد که مسلمین بعد از حیات پیغمبر بوجود امامی رهنمای عمومی نیازمند می باشند

سنان می گویند خلیفه را مردم انتخاب میکنند و این حق

در اختیار آنها است سنیان در ساختن خلیفه اجماع امت را شرط نمیدانند : بلکه بیعت یکی یا دوتفر را با دیگری بعنوان خلافت درست دانسته می گویند بیعت عقدی است لازم و در امر خلافت نافذ و مؤثر است

سنیان در خلیفه علم و عدالت را هم شرط نمیدانند چنانچه شارح مواقف تصریح کرده : و اسفرائینی در کتاب **ینابیع** و باقلانی در کتاب **تمهید** امامت جاهل جائز و فاسق و فاجر را جایز دانسته اند

باقلانی گفته است . بعد از عقد بیعت چنانچه فسق و فجوری یا خیانت و تجاوزی هم از خلیفه سرزند عقد بیعت منفسخ نمی شود . خلیفه هم پس از عقد بیعت هر گونه فسق و فجوری بنماید از خلافت منعزل نمی گردد

بشارت بخلفای ستمکار

فتاوی بعضی از علماء سنت ویژه نظریه جناب ابی بکر باقلانی رئیس کل اشاعره در زمان خود ارواح خبیثه معاویه افاک اثیم و بعد از آن یزید عتل زنیم و مروان طرید و ولید پلید و منصور مغرور و معتصم جهول ظلوم و متوکل سفاک هتاک و امثال این مصادر خیانت و مظاهر شقاوت را راضی و ممنون نمود که با آنهمه اعمال ننگین و فجایع خونین قید خلافت را در گردن داشتند این علماء هم باید بدانند که پیاس این طرفداری در دنیا قید خیانت را بر گردن خود داشته در قعرهاویه همگردن پیشوایان خود خواهند بود

اولئک شرمکانا و اضل سبیلا

تکارنده راستی این عالم نماهای سنی از این گفته‌های ننگین
زشت خود خجالت نکشیده که با این وقاحت و بی‌شرمی باخلافت اسلامی
بازی نموده دین و دنیای مردم را بباد فنا داده اند
اولئك الذين اشترؤا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم وما
كانوا مهتدين

شیعه و بیعت

شیعه امامیه بیعت را بمنظور نصب خلیفه بی‌مورد و باطل میدانند
زیرا بیعت اسم از مبایعه و بمعنای معاهده است
وقتی که با پیغمبر یا وصی منصوص پیغمبر در امری از امور دینی
مانند جهاد با کفار عهد بیعت بسته شود لازم الوفا خواهد بود
لیکن خلافت ملک طلق کسی نیست که با عقد بیعت بدیگری
انتقال داده شود و خیار فسخ هم در آن معامله نباشد
بیعت ایجاد رشد و صلاح با فضل و کمال هم در کسی نمیکند
بلکه باید طرف بیعت خود جامع شرایط و واجد صلاحیت باشد
بیعت چه بمعنای معاهده و چه بمفهوم خود فروشی باشد که در قرآن
مجید هم اشاره بر آن گردیده است مطلقاً روا نیست بلکه مشروطست در
موارد مشروعه با پیغمبر یا امام وقت که از جانب پیغمبر منصوص و منصوب
است تا بیم خطا و لغزش در کار نباشد

و اصولاً باید توجه داشت بیعت یکی از عادات و رسوم جاهلی
عرب بوده که بوسیله آن یاران و همدستانی برای خود می‌گرفتند و هم

قسم میشدند و مورد آنرا نظر نداشتند که رواست یا ناروا و همینکه با هر کس بیعت میکردند بمورد آن عمل می نمودند و لو اینکه می فهمیدند براه اشتباه می روند یا در کار فساد و الحاد است روساء قبایل و اقوام عرب در کارهای مهمی که تصمیم میگرفتند و خود را محتاج بیار و یاور میدیدند از جمعی بیعت میگرفتند و در منظور خود مطمئن میگرددند

شاهد بر این مطلب بیعتی بود که در زمان خلفاء پیشین از بعضی گرفته شد و چون امیر المؤمنین حقانیت و استحقاق خود را در امر خلافت روشن نمود بر اشتباه خود پی بردند و اعتراف بر خطای خود کردند و بعد از اینکه در گرو بیعت دیگران دست از یاری امیر المؤمنین برداشتند بهمین عادت بود که معاویه در حیات خود برای یزید بیعت گرفت چون میدانست یزید جوان هرزه و هتاک متجاهر بفسق و فجور است و بیشتر سرگرم قمار و شراب و زنا و شکار است سیاستمدار و مردمدار نیست و کسی بعد از وی زیر بار یزید آنهم بنام خلافت پیغمبر نمی رود و میدانست چنانچه از عرب بیعت بگیرد و دست بدست یزید بدهند هر چند زه کار هم باشد دست از یاری او برنمیدارند این بود که نیرنگها بکار برد رشوه ها داد تا بزور و زر برای یزید بیعت گرفت و با اینکه میدانستند یزید جرتومه شرك و فساد و نمونه جرم و الحاد است در جنایاتیکه مرتکب گردید یاریش نمودند و کرد آنچه کرد و شد آنچه شد که تاریخ از ثبت آن شرمنده و ننگین است اما بیعتی که ارباب ذوق و حال مصطلح نموده و عنوان بیعت عامه و بیعت خاصه بآن داده اند از مستحدثات و مراسمی

است اصطلاحی و در عناوین شرعیه ماخذ و مدرک درستی ندارد و آن گهی در غیبت امام زمان عجل الله فرجه که احدی در غیبت کبری نیابت خاصه ندارد و چنانچه کسی چنین دعوی داشته باشد دروغگو و از مفتریان بر خدا و رسول است

ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الي ربه سبيلا

شیعه و خلافت

شیعه خلافت را ریاست عامه الهیه و نیابت خاصه نبوی در امور دین و دنیای مردم میدانند آنهم در مورد کسی که معصوم باشد از گناه و مصون باشد از خطا و اشتباه تا فرمان او را عقل بر عهده شناسد و پیروی از وی هم منتهی بجهل و گمراهی نشود

چون عصمت از ودایع آسمانی و صلاحیت از معانی وجدانی میباشد کسی جز خالق عالم بر آن آگاه نیست. از این روی خداوند حکیم انتخاب خلیفه و حجت زمان را مخصوص خود گردانیده و مخلوق را در این امر اختیار و شرکت نداده است چنانچه در کلام مجید خود میفرماید **و ربك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيره سبحان الله عما يشركون** خطاب به پیغمبر است که پروردگار تو آن خدائی است که می آفریند باراده و مشیت خود هر که را بخواهد و برمی گزیند از بین آنها هر کس را که صلاح بداند. برای مخلوق بهیچوجه حق انتخاب نیست جمله اخیر آیه (**عما يشركون**) اشعار دارد بر اینکه مداخله در

کار انتخاب خلیفه دخالت در کارهای خداست و خدا از شریک بی نیاز و بیزار است .

انتصاب خلیفه

پیغمبر خاتم با امر الهی مأمور شد بر وضع شریعتی بوحی آسمانی که تا روز قیامت بر قوت و اعتبار خود باقی باشد . و موظف گردید بر دعوت جهانیان براه رشد و سعادت . و مسلم بود که خود تا مدتی محدود و احلی موعود بیشتر زنده نخواهد ماند . و عاقبت بدرود زندگانی خواهند فرود : چون حجت پروردگار پیوسته تا روز رستاخیز در این عالم باید پاینده باشد . پیغمبر مکلف بود حجت را بعد از خود معین و منصوب فرماید که زمین خالی از حجت نباشد

پیغمبر به تکلیف خود عمل کرد قرآن مجید و دوازده نفر امام معصوم را که نخستین امیر المؤمنین و خاتم الائمه حجة بن الحسن العسکری باشد منصوب و معرفی فرمود

قرآن مجید در هر عصری همدوش یکی از ائمه نامبرد. رهنمای اهل زمان خود میباشد

حدیث متواتر ثقلین مسلم بین الفریقین است که رسول خدا فرمود انی تارك (مخلف) فیکم الثقلین (الخلیفتین) کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتهم بهما لن تضلوا وهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض

یعنی من که رسول خدایم بودیعت می سپارم نزد شما مردم دو چیز

گَران بها را یکی قرآن و دیگری عترت من مادامیکه از این دو پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد و این دو با همند و از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روزی که در آخرت بر من وارد شوند
از حدیث نامبرده چند مطلب استنباط میشود
۱ نصب خلیفه از اختیارات مختصه پیغمبر است بنماینده‌گی از جانب خداوند

۲ وجوب انتصاب حجت در هر عصر و زمان
۳ اقدام پیغمبر بر منصوب ساختن خلیفه و معرفی آن
۴ انحصار حجت بعد از پیغمبر بقرآن و امام ناطق
۵ تلازم قرآن و امام با هم
۶ بقاء حجت تا روز قیامت
۷ تخلف از قرآن و امام ضلالت و گمراهی است
مضمون حدیث فوق بريك مطلب لطیفی نیز اشعار دارد یعنی بر اعجاز قرآن و عصمت امام برای اینکه فرمود در پیروی از قرآن و امام ضلالت ابداً متصور نیست و محال است در متابعت از این دو گمراهی باشد و این خود فرع بر این است که در قرآن تصور وقوع کذب و اشتباه نشود و در امام هم احتمال صدور خطا و گناه نرود و این نشانه اعجاز و عصمت است

حدیث مزبور را احمد حنبل در مسند خود بچهار سند

سبط حنبل بسند خود

مسلم در مسند خود بچهار سند
 ثعلبی در تفسیر خود بدو سند
 ابن مغازلی شافعی بچهارسند
 ابوالحسن اندلسی در کتاب جمع بین صحاح سته نقل نموده است
 از صحیح ترمذی و صحیح ابی داود سجستانی
 سمعانی در کتاب فضائل الصحابه
 صدر الائمة اخطب خوارزمی موفق بن احمد بسه سند
 صاحب کتاب سیر الصحابه بدوسند
 محمد بن ابراهیم حموینی بهشت سند
 ابن ابی الحدید بئش سند
 و گروهی دیگر از محدثین و مفسرین و مورخین سنی مانند
حمیدی. زهری. صاحب مشکوة ابن حجر متعصب در صواعق باسناد
 معتبره حدیث ثقلین را نقل و تصدیق نموده اند.

مدارك بی شمار

نقل احادیث مربوطه بخلافت منصوصه امیر المؤمنین و یازده
 فرزند معصومین آن بزرگوار مستلزم تألیف چندین مجلد کتاب ضخیم
 میباشد که از وضع این رساله خارج و از عهده نگارنده بیرونست
 ازین تألیفاتیکه مرجع اقتباس و مورد مطالعه نگارنده بوده از
 چند کتاب نفیس یادآور میشوم چو مؤلفین بزرگوار آنها هزاران دلیل
 ومدرك از صحاح و مسانید و تفاسیر و تواریخ معتبره عامه جمع آوری

نموده در معرض استفاده قرار داده اند، و مشخصات مدارک را تعیین فرموده اند

مجلدات (۴) احقاق الحق مشتمل بر نهج الصدق و ابطال الباطل

تألیف علامه مجاهد قاضی نورالله شهید بانضمام مستدرکات آیه الله
سید شهاب الدین نجفی

مجلدات (۷) اثبات الهداة تألیف محدث محقق علامه عاملی

صاحب وسائل الشیعه

مجلد کبیر غایة المرام تألیف علامه محدث بحرانی

مجلدات (۱۲) عبقات الانوار تألیف علامه مؤید متبحر میرحامد

حسین دهلوی

مجلدات (۳) کفایة الموحدين علامه متبوع عقیلی طبرسی

مجلدات (۳۴) اعیان الشیعه تألیف آیه الله سید محسن امین عاملی

مجلدات (۱۱) الغدير تألیف آیه الله امینی

رساله اصل الشیعه و اصولها تألیف آیه الله آلکاشف الغطاء

رساله المراجعات و اجوبة مسائل جار الله تألیف آیه الله

سید شرف الدین

سالانه مکتب تشیع مصاحبه استاد علامه طباطبائی با پرفسور

هانری کرین

شبهای پیشاور تألیف خطیب اهل بیت جناب حاج سلطان

الواعظین شیرازی

مجلدات بحار الانوار که دائرة المعارف اسلامی است

تألیف پیشوای عظیم الشان مسلمان علامه مجلسی

خطای مردوخ

آقای شیخ مردوخ کردی در صفحه ششم ندای خود از روی نادانی گفته است (منفی ترین دلیلی که اهل تشیع برای خلافت علی بدان میکنند خواستن رسول الله قلم و قرطاس است برای نوشتن وصیت نامه که عمر گفت درد والم بر رسول الله مستولی شده قرآن در میان ما هست ما را کافی است که میگویند حضرت رسول خواسته علی را خلیفه فرماید) آقای مردوخ این حدیث حاکی از بزرگترین خطاهای عمر بن خطابست برای اینکه پیغمبر امر باتیان قلم و کاغذ فرمود که بمنظور جلوگیری از ضلالت امت وصیت فرماید عمر مانع شد و گفت **دعوه ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله** یعنی واگزارید پیغمبر را که این مرد هذیان میگوید کتاب خدا در بین ما هست و ما را بس است) گفتار ناهنجار عمر ایجاد تشنج در حضار نمود: همگان برآشفتمند و بهم ریختند در آنوقت پیغمبر فرمود دور شوید که در حضور من نزاع روا نیست قضیه منع عمر از وصیت: و نسبت هذیان دادن به پیغمبر را محدثین و مورخین اهل سنت نقل و تصدیق کرده اند چنانچه **امام حنابلہ** درمسند خود **مسلم** در صحیح خود آخر کتاب وصیت **نووی** در مجلد اول شرح صحیح مسلم **حمیدی** در جمع بین صحیحین **قاضی عیاض مالکی** در شفا شهرستانی در ملل و نحل **قاضی روز بهان** در ابطال الباطل **ابن ابی الحدید** در مجلد دوم شرح نهج البلاغه **قطب الدین شیرازی**

ابن اثیر سبط ابن جوزی ابو نعیم صاحب جامع الاصول و بعضی دیگر حدیث نامبرده را بطرق متعدده نقل کرده اند چنانچه در صحیح مسلم به بیست طریق روایت شده است

نسبت هذیان

پوشیده نماید که نسبت هذیان دادن به پیغمبر خدا که درباره وی فرموده است

ما ینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی

مستلزم تکذیب خدا و انکار نبوت است

منع وصیت که برای حفظ امت از ضلالت بوده در حکم اشاعه

گمراهی است

غزالی و شهرستانی که هر دو از اعظم علماء سنت هستند تصریح

کرده اند که منع وصیت اول خلافتی بود که در اسلام پیدا شد و باعث

آن عمر گردید

شهرستانی يك مقایسه در ملل و نحل خود کرده و گفته است اول

فتنهای که در عالم پیدا شد مخالفت شیطان بود از امر خدا درباره سجدود

بر آدم و اول خلافتی که در اسلام پیدا شد منع عمر بود از وصیت پیغمبر:

گروهی از علماء سنی زحمت کشیده اند تا گفته عمر را اصلاح و توجیه

کنند و لفظ هجر را بمعنای درد و شدت مرض درست بیاورند غافل از

اینکه اگر برای يك غلطی هزارو يك توجیه بنمایند هزاريك غلط

پیدا میشود

ابن ابی الحدید از جانب عمر معذرت خواسته و گفته است عمر در گفته خود قصد معنای آن را نداشته زیرا ظاهر آن کلام کفر است بلکه بدون توجه بمعنای آن حسب عادت و طبع خشن و خوی درشت خود آن را بر زبان رانده است

عذر بدترز گناهش نگرید

فیومئذ لاینفع الذین ظلموا معذر تهم و لاهم يستعذبون

آقا شیخ مردوخ اگر بر کتب حدیث و تفسیر و تاریخ اهل سنت اطلاع ندارد ما بی خبر نیستیم و از وی می‌پرسیم کدام عالم شیعی بر خلافت امیر المؤمنین بحدیث قرطاس استدلال کرده که بقول شما (منفی ترین دلیل) باشد. در صورتیکه هزاران دلیل مثبت قاطع صریح بر خلافت امیر المؤمنین در کتب اهل سنت موجود است چه احتیاجی بحدیث قرطاس میباشد

امیر المؤمنین طبق اقوال سنیان دانشمند نخستین کسی بود که بعد از بعثت به پیغمبر ایمان آورد و در سال سوم بعثت با نزول آیه انذار (**وانذر عشیرتک الاقربین**) بشرحیکه در تفاسیر است به نص پیغمبر بسمت وزارت وصایت : خلافت منصوب گردید

شرح قضیه در تفسیر **ثعلبی** عالم بزرگ سنی مندرج است

طبری دوجزو دوم تاریخ خود صفحه ۲۱۶

اسکافی معتزلی بنقل ابن ابی الحدید در کتاب نقض عثمانیه

ابن اثیر در تاریخ خود **الکامل**

سیوطی در کتاب **جمع الجوامع** و بسیاری دیگر از اعلام سنت و جماعت قضیه نامبرده را تشریح کرده خلافت امیر المؤمنین را تصدیق نموده اند

از نویسندگان اخیر دکتر هیکل در تاریخ زندگانی پیغمبر طبع اول و جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلام طبع اول صفحه ۳۱ متعرض شده اند : شرح وزارت و خلافت و سایر مناصب علی در تلو تفسیر آیه (انذار) بصورت‌های گوناگون از اعلام سنت نقل و در کتب آنها مندرج است و آیه **الله امینی** در مجلد دوم **الغدیر** صور متعدده را درج فرموده اند مدارک و اسناد مثبتہ در کتب معتبره سنیان در این باره بسیار است که ذکر آنها طولانی است و مطلب بقدری روشن و هویدا است که بر

کسی پوشیده نیست **الا علی اکمه لایعرف القمر**

و ان الذین لایؤمنون بالآخرة عن الصراط لنا کبون

آقا شیخ مردوخ کردی که بدوستی و حمایت از معاویه نسبت خطا و لغزش بساحت قدس **امیر المؤمنین** داده و خود را در معرض لعن و سرزنش نهاده **توجه کند** بگفته معاویه در باره علی

ابن حجر متعصب در صواعق خود که رد بر شیعه نوشته در صفحه ۱۷۷ از سطر ۲۰ به بعد طبع عبدالوهاب در قاهره پس از ذکر اسناد میگوید مردی از معاویه مسئله ای پرسید معاویه گفت مراجعه کن بعلی که اعلم زمان است آن مرد چاپلوس گفت پاسخ شمارا دوست ترداد معاویه درهم پیچید و باو گفت اظهار کراهت میکنی از کسی که عنصر او را

رسول خدا از علوم و معارف سرشار نموده و در شأن وی فرموده است

انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لانبی بعدی

یعنی یاعلی تو از جانب من آن مقام و منزلتی را داری که هارون از جانب موسی داشت با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و باز معاویه گوید هر زمان برای عمر مشکلی پیش می آمد مشکل گشای عمر علی بود و هم معاویه گوید در حضور عمر بودم که میگفت ما در وقت مشکلات وارده علی را داریم

آقای مردوخ اعتراف دشمن ملحد سفاک علی را در کتاب دشمن افاک شیعه مطالعه نما و هم بکتاب دشمن متعصب شیعه قاضی روزبهان یعنی ابطال الباطل مراجعه کن بدین در همین دو کتاب که در رد شیعه نوشته شده صدها مدرک بر صدق مدعای شیعه موجود هست

روز بهان متعصب عنید در فضایل دوازده امام معصوم قصیدهای

در ده که در آخر قصیده گفته است

ابی القاسم القرم نور الهدی	سلام علی القائم المنتظر
ینجیه من سیفه المنتضی	سیطلع کالشمس فی غاسق
کما ملئت جور اهل الهوی	تری یملاء الارض من عدله
و انصاره ماتدور السما	سلام علیه و آبائه

یعنی درود باد بر آن امام قائم غایبی که مردم در انتظار اویند او مکنی بابی القاسم است او سید بزرگ و نور هدایت است زود باشد ظهور کند مانند آفتاب در تیرگی با شمشیر برنده می بینید زمین پر از عدل و داد میشود چنانچه از ستم و جفای هوا پرستان پر شده بود. درود بر آن بزرگوار و بر پدران و یاران اوتا وقتی که آسمان در گردش است

احادیث مأثوره که در صحاح و مسانید و تفاسیر و تواریخ و کتب مناقب اعلام اهل سنت و جماعت ضبط و موجود است بیش از دو هزار مدرک قوی مثبت میباشد. مشتمل بر سمت خلافت وزات و صایت و سایر مناصب دینیه امیر المؤمنین و اولاد معصومین آن بزرگوار تا امام زمان مطابق مدارک و اسناد شیعیان حتی در کتب تألیفات بعضی از علماء سنی هم که دوستی بعلی و آل علی نداشته دشمن سرسخت شیعه بوده و کتابها در ضمن ورد بر شیعه نوشته دروغها و تهمت‌های ناروا بر آنها زده اند نتوانسته اند غفائل و مناقب و مناصب دینیه ائمه طاهرین را انکار نمایند چنانچه بردو کتاب از کتب زیدیه اشاره شد برای اینکه رد منصبهای دینیه ائمه هدی منتهی بر مدارک ورد کتب اعلام ورد مذاهب خود آنها میشوند عجب از انحراف و نادانی شیخ مردوخ کردی است که با قلم شقاوت شیم خود بساحت مقدس امام زمان ارواح العالمین له الفدا جسارت ورزیده در صفحه (۳۶) ندای خود چنین نوشته است

(اگر امام حسن عسکری دارای پسر بوده باشد و در چاله آب سامره پنهان شده باشد حالا هزار و دویست سال عمر دارد طبیعی است که پیر مرد هزار و دویست ساله قادر بحرکت نیست و کاری از او ساخته نخواهد شد گروهی که اصل دینش امام موهوم باشد و فرع دینش خرافات و اباطیل و پیشوایان پیره زنان و بوضه خوانهای موهوم باف . دیگر چه انتظاری باقی است)

نگارنده برای ارشاد و هدایت این گونه اشخاص منحرف و نادان

در کتاب (سالانه ۲-۱۳۴۰) جهان دانش مقاله‌ای نوشته از کتب و مقالات
اهل سنت و جماعت اثبات امام عصر را نموده‌ام مناسب دیدم برای اطلاع
این شیخ گمراه قسمتی از آنرا درج نمایم بلکه بخواند و بخود آید
و اینهمه یاوه نگوید و راه کج را نپوید
وما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب



بسیه تعالی شانزه

دومین مقاله

مصلحتی که اهل عالم در انتظار اویند!

شاید برخی از مردمانی که آشنائی کامل بمشخصات امام زمان ندارند چنین پندارند اذعان بوجود مهدی موعود از معتقدات خاصه شیعه اثنی عشری است و سایر فرق از مسلمین چنین اعترافی ندارند و یا ارباب ملل و اصحاب نحل در آرزو و انتظار مصلحتی جهان مطاع نیستند .

لیکن با مراجعه بکتاب و تألیفات موجوده سنیان مسلم می شود مشخصاتیرا که شیعه درباره امام دوازدهم قائلند علماء حدیث و مورخین سنی قائل بوده احادیث مربوطه را نقل و تخریج نموده اند .

و باز با مطالعه یا دداشتهای مضبوطه ارباب ملل و نحل روشن میگردد که صاحب هر عقیده و رأی و پیرو هر کیش و آئین در آرزو و انتظار روزی هستند که یک نفر مصلح نیرومند در آخر زمان ظهور می نماید و جهان را بدانش و داد می آراید آن شخص است که عائله بشر را

از فشار مظلالم حکومت‌های مادی نجات می‌دهد. صفحه خك را از عقاید و اعمال پلید پاك می‌کند. خواب و خیال مردم را از اختراع آلات قتاله آرام نموده از نیروهای جنگنده و طرح نقشه‌های جنگی آسوده خواهد فرمود.

در مطاوی کلمات مایون عالم دیده میشود که معترفند در آخر الزمان يك فرد کامل انجمنی بر پا میکنند و با ندای رسا و آهنگ برق آسا اقوام و امم را بشارت میدهد که ای آرزومندان سعادت. زمان جور و ستم در گذشت اوان امن و امان فرا رسید. عفریت نفاق پشت نمود دولت اتحاد روی آورد. جنگ و نزاع خاتمه یافت صلح و صفا بر قرار شد از ترازه‌های مادیون این آهنگ نیز شنیده میشود که ناموس طبیعت حسب فلسفه نشو و ارتقاء و قانون تکامل چنانچه از استخدام چوب و سنگ رفتن رفته بااستخدام برق و بخار وضوع غیر مرئی رسیده همان طور که در تحلیل و تجزیه و ترکیب بر راز نهانی اجسام راه یافته مواد و عناصر ذره بینی را تحت سیطره و تسخیر در آورده است روزی فرا میرسد که نردبان تکامل انسانی را از حسیض خوی حیوانی باوج کمال استعداد خواهد رسانید در آن وقت خود خواهی و خود سری کینه ورزی و فتنه‌انگیزی ریزد، ننگ یله‌ونیرنگ و هر خوی نکوهیده یکسره مبدل میشود بعاطفه و ایمان و بگذشت و احسان دل گواه زبان خواهد شد و زبان راز گشای نهان آزادی و داد سایه گستر می‌گردد راستی و داد رواج کامل خواهد یافت

در آن هنگام که روی زمین بهشت آئین و روزگار سازگار است همان ناموس طبیعت اکمل افراد را بانتخاب اصلح . مربی و مصلح کل قرار میدهد او حکمروای مطلق گردیده عدالت و امنیت اطراف جهان را احاطه خواهد نمود .

برای اطلاع کافی در این زمینه رجوع شود بفرسفه داروین انگلیسی روح الاجتماع گوستاولوبون . و روح الاعتدال شارل ماسر فرانسوی . والبعث تولستوی روسی .

بنا بر آنچه اشارت رفت هر امت و قومی بظهور مصلح بزرگی در آخرالزمان عقیده و اعتراف دارند . اما اختلاف در مورد و مصداق او می باشد

ارباب ملل و نحل وجود آن مصلح را متحقق در نوع پندارنده بر تعیین شخصی قائل نیستند ،

اما مسامین از شیعه و سنی جز معدودی معتقدند مصلح کل که جهانی در انتظار اوست **مهملدی موعود** وصی دوازدهم پیغمبر فرزند منحصر بفرد امام حسن عسکری از بطن کریمه قدسیه نرجس خاتون می باشد که در شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری در سر من رأی تولد یافته و در پنجسالگی بمنصب امامت رسیده بعد از هفتاد و چهار سال غیبت صغری و انقضاء مدت نیابت خاصه نمایندگان اربعه در پس پرده غیبت کبری پنهان گردیده است زیر آسمان و روی زمین زیست میکند تا امر بظهور حضرتش مقرر گردد در آنوقت آشکار میشود . سراسر گیتی را

تحت حکومت و واحده قرار میدهد و اطراف و اکناف تمام جهان را بنور علم و عدل روشن خواهد فرمود . اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه

رؤسای مذهب در جماعات مانند ائمه اربعه ابوحنیفه مالک ابن انس محمد بن ادریس شافعی احمد بن حنبل صاحبان صحاح سته چون محمد بن اسماعیل بخاری ، ابو داود سلیمان بن اشعث ، مسلم بن حجاج ، محمد بن ماجه ، محمد بن عیسی ترمذی احمد بن شعیب نسائی که تألیفات اینان مدار مذهب سنیان میباشد و علمائیکه بنام حفاظند چون ابو نعیم . شیخ الاسلام . ابن یع حاکم ، و آنانکه بنام اعلامند مانند سیوطی ، صفدی ، سبط ابن جوزی ، ابن حجر و مورخین سنی چون ابن اریزق ، ابن وردی خطیب ، ابن عساکر ، ابن خلکان ، و مؤلفین مناقب و انساب از اهل سنت مثل صاحب سبائك الذهب . نور الابصار : فصل الخطاب مناقب اخطب ، ینابیع الموده و صدها امثال این دانشمندان بزرگ کتب و تألیفات خود را مشحون و موشح نموده اند بنام نامی امام دوازدهم و مشخصات آن بزرگوار از نام و نشان و پدر و مادر و تولد و غیبت و ظهور کلیه مراتب را متذکر شده اند :

عد ، بسیاری از علماء عامه در خصوص شخصیت حجة بن الحسن امام دوازدهم کتاب مستقل تألیف نموده اند .

از جمله کتب تألیفی

کتاب ، الاربعین . مناقب الهدی ؛ تألیف ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفای سال چهار صد و سی هجری . کتاب . البیان فی اخبار

صاحب الزمان تألیف ابی عبدالله محمد بن یوسف گنجی متوفای سال ششصد پنجاه و هشت هجری کتاب ، البرهان فیما جاء فی صاحب الزمان تألیف علی بن حسام الدین هندی صاحب کنز العمال مؤلفه سال ۹۵۷ کتاب علامات المهدي و کتاب ، العرف الوردی فی اخبار المهدي تألیف علامه شهیر جلال الدین سیوطی مؤلف سیمصد کتاب علمی متوفای سال ۹۱۱ هجری

کتاب ، القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر تألیف شهاب الدین ابن حجر متوفای سال ۸۵۹ هجری

کتاب ، اخبار المهدي تألیف حماد بن یعقوب کتاب ، عقد لدرر فی اخبار المهدي المنتظر تألیف ابی بدر مقدسی

مؤلفه سال ۶۵۸ هجری

عده بسیاری از اعلام علماء و حفاظ سنی در باره عموم ائمه معصومین تألیفاتی داشتند و فصل مشبعی هم نسبت با امام دوازدهم تنظیم داده و تصریح کرده اند .

کتاب تألیف شده

کتاب ، الفصول المهمه فی معرفه الائمه تألیف شیخ کامل نورالدین علی بن محمد بن صباغ مالکی متوفای سال ۸۵۵ هجری کتاب ، شرح السنه تألیف علامه زمان ابی محمد بغوی شافعی متوفای سال ۵۱۶ هجری

کتاب ، فضایل امیر المؤمنین تألیف ابی المؤید موفق بن احمد اخطب خطبای خوارزم در نیمه اول قرن ششم هجری

کتاب فرائد السمطين تأليف علامه عصر شيخ الاسلام ابراهيم بن محمد
حموي «حموي» مؤلفه سال ۸۱۶ هجری

کتاب درر السمطين تأليف جمال الدين متوفای سال ۷۵۰ هجری
کتاب مطالب السؤل في مناقب الرسول تأليف ابی سالم کمال الدين

محمد بن طلحه شافعی متوفای سال ۶۵۲ هجری

تاریخ حیاتی و تراجم علماء نامبرده در کتب رجالی و تاریخی
مانند فهرست ابن ندیم تاریخ و فیات الاعیان ابن خلکان الوافی
بالوفیات ، تلخیص الآثار ، انساب سمعانی ، رجال کبیر ، کشف الظنون ،
روضات الجنات ، معجم الابداد ؛ و صدها کتاب تاریخی و رجالی دیگر
تشریح شده است گفته ها و روایات منقوله از آنان را مقبول و مستند
شناخته اند .

بسیاری از علماء و اعلام سنی دیگر نیز هستند که تألیفات تاریخی
و حدیثی خود را بنام امام زمان عزیز نموده اند :

اخبار و احادیث وارده از طرق عامه نسبت بامام زمان بقدری است
که ابن حجر سنی متعصب در کتاب خود بر تواتر آنها تصریح و تصدیق
کرده و همچنین صاحب نور الابصار .

کتب اهل سنت و جماعت اعم از حدیث یا تاریخ هر کدام بعنوانی
نامی از ائمه معصومین را در خود داشته مخصوصاً بعنوان خلافت
یا وصایت و امامت تصریح بر نام و نشان امام دوازدهم مطابق عقاید
امامیه شده است .

اماروش و سیره امام زمان ، در زمان ظهور

ضروری دین و اتفاقی مسلمین از شیعه و سنی است که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم خاتم انبیا بوده اعلام بر ختم نبوت فرموده است و شریعت اسلام تا روز رستاخیز و انقضاء جهان بر قوت خود باقی و در مدلول خود معتبر میباشد . دعوی نزول وحی بعد از پیغمبر خاتم باطل و احدی حق وضع شریعت نخواهد داشت

اوصیاء پیغمبر اختیاری ندارند که احکام اسلام را کم و زیاد نمایند یا شریعت پیغمبر را تغییر دهند.

خلفا و اوصیاء پیغمبر یعنی ائمه دوازده گانه معصوم و مفسر قرآن مجید و مبین احکام اسلام و موظفند دوش بدوش قرآن هادی راه و رهبر مردم جهان باشند .

مطلبی که در این مقام باید متذکر بود این است که ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین هر کدام مقدراتی خاص و سرنوشتی مخصوص داشتند و برای هر يك از آن بزرگواران بمنظور حفظ شریعت اسلام طریقی بمقتضای وقت و مناسب اوضاع زمان مقرر بود زیرا اجراء احکام دین بستگی خاصی بشرايط محیط و استعداد مردم جهان داشته و باینکه همگان يك منظور و يك هدف داشتند طریقه عمل و اقدامات آنان گوناگون بود هر کدام بصلاح وقت ناموس شریعت را نگاهداری فرمودند اما امام زمان بمولود اخبار و آورده اختصاصانی در مقام انجام مأموریت خود دارد یعنی بعد از ظهور میکوشد تا هر گونه اختلاف و تزاعیکه بنام

دین یا بعنوان حکومت رشته اجتماع بشری را سست نموده یا بگسلانید، از بین ببرد دولتها و ملتهای جهانرا زیر لوای اسلام پاسدار اتحاد کلمه و تحت تبعیت دولت حقه قرار میدهد بد کیشان پلید و بداندیشان بیداد گرز را پس از انمام حجت کیفر میدهد فتنه جو یانیکه برخلاف امنیت و عدالت اجتماعی ایجاد تشنجی بنمایند یا از تبعیت دولت اسلامی سر بریچینند سر کوب می نماید .

بدون هیچگونه تقیه از دشمنان دین سخت انتقام میکشد حق و حقیقت را آشکار میکند داد و دانش را روی زمین بسط میدهد و هر چه باطل و آنچه ظلم مفهوم داشته باشد بر طرف میفرماید تا مصداق واقعی آیه شریفه (لیظهره علی الدین کله ولو کره الکافرون) نمودار میگردد .

(اللهم ارنا الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة)

چون بعضی از سنیان بی اطلاع چنین پنداشته‌اند که شیعه امامیه قائل بزیا شدن و کسم گردیدن قرآن شده‌اند . نگارنده در جواب مقاله ای نوشته در سالانه (۱ - ۱۳۳۹) جهان دانش درج و در تلو سومین مقاله این رساله تجدید میشود :

بسیه تعالی شانہ

سومین مقاله

قرآن و تہمت تحریف آن

از دیر زمانی سخنی سست و کلامی نادرست در معارف دینیدہ الحاق گردیدہ و آن تہمت تحریف است بقرآن کریم و حال آنکہ با ابہام عامیکہ در معنای واژہ تحریف است این گفتہ نہ از مصدر سالمی مشتق و نہ باصل صحیح متکی و مستند است

معدودی از شیعہ اخباری، و برخی از حشویہ سنی و ملاحدہ اسمعیلی و غلاۃ باستناد چند حدیث مجعول یا ضعیف نسبت تحریف بقرآن مجید دادہ اند: و حال آنکہ ہر گاہ کسی بر مصادر این اخبار بنگرد یا بوجوہ اعجاز قرآن پی برد یا معرفت بحجیت قرآن داشتہ باشد ممکن نیست بدین راہ اشتباہ برود و حجت بالغہ الہیہ را ناقص پنداشتہ از اعتبار بیندازد. جمهور علماء سنی و فقہاء عظیم الشان شیعہ بر آنند کہ چیزی بر قرآن افزودہ نگردیدہ و دستبرد ہی ہم آن نشدہ است، قرآن موجود؛ همان قرآن مجموع عصر پیغمبر است کہ از آن زمان مرجع مسلمانان جہان و حجت قاطعہ بین آنان بودہ از کم و زیاد محفوظ و از عیب و نقص مبرا است.

اما بحث در اطراف تحریف ورد با قبول آن از طریق منطق و دلیل نخست موقوف است بر شرح و توضیح معنای تحریف . زیرا تحریف هم شامل تغییر لفظ میباشد ، زیادت نقصان ، تحریک ؛ تسکین ، نقل ، ابدال حذف ، اضممار اعجام ، اهمال ؛ وهم شامل تغییر معنی میباشد ، بتأویل خارج از مدلول ؛ و تعبیر خارج از موضوع .

وقتی که معنی و مراد از تحریف روشن و مشخص گردید باید اسناد و مدارک آنرا دید و صحت و سقم آنها را بمیزان درست سنجید ، آنگاه بمعارضات عقلی و نقلی آن توجه نمود البته اداء مطلب بطور شایسته درخور تألیفی مبسوط و مستقل است و در این مقاله جز با اشاره آنهم باختصار گنجایش ندارد مراد از تحریف قرآن هر گاه آن باشد که آیاتی بر قرآن افزوده شده و در نظم و سیاق قرآن درآمده است . این گفته منتهی میشود به نفی تحدی و انکار اعجاز قرآن و آن مستلزم تکذیب خداست زیرا آیات و سوره قرآنیه با هیئت و صورتیکه در نظم و ترکیب خاص دارند وصف تکلم و عین کلام حق تعالی میباشد ، که بصدق نبوت بعنوان اعجاز بر زبان پیغمبر جاری گردیده و خداوند بکلام خود تحدی نموده و فرموده است (چنانچه جن و انس هم آهنگ شوند تا همانند این قرآن را بیاورند نتوانند) و باز خطاب بجهانیان کرده میفرماید (هر گاه یارای اتیان چون يك سوره بسان قرآن دارید بیاورید و هرگز نتوانید چنان نمائید) :

چون قول بزباده میرسد بانتفاء تحدی و انکار اعجاز و تکذیب خداوند از این روی احدی از علماء دین اسلام بچنین گفته کفر آمیزی

تفوه نموده وقائل نشده است

و چنانچه مقصود از تحریف نقصان قرآن باشد باین ادعا که آیات یا کلمات یا سوری از قرآن مجید کم گردیده و مورد دستبرد دشمنان واقع شده است این قول هم ناروا و بی دلیل و مردود است و بالنتیجه مستلزم نقص حجت و نقض غرض و حکمت و اغراء بجهل می باشد و ساحت قدس کبریائی حق جلا و علا از آن مبراست .

تردید نیست حکیمی که بلطف عمیم خلقی را بیافریده بیهوده و مهممل نگزارده مسئول و مکلف قرار داده است و البته لطف وی ایجاب میکند تا پیوسته حجتی شایسته در بین مکلفین بگمارد که راه خیر و شر را بنمایاند و بدیهی است این حجت باید کامل و رسا و نمایان باشد چه اگر ناقص باشد نتواند نقص دیگران را برطرف کند و چنانچه نارسا باشد مردم در نقطه ابهام و حیرت سرگردان مانده با نقص و نارسائی حجت اتمام حجت بر مکلفین نگردیده مسئولیت متوجه نخواهد شد و این خود نقض غرض و حکمت است و حق تعالی خود فرموده است .

« قل فله الحجة البالغة » یعنی خدا راست حجت رسا و روشن و باز فرموده است .

« ان الله بالغ امره » خداوند خود رساننده امر خویش است تا کسی بعذر نقص یا نارسائی امر الهی معذور نباشد و جزای هر کرده بر وفق مصلحت ، و داد باشد :

قرآن بوعده مؤکده حق از هر گونه دستبرد و مصون و بعنایت

غیبیه محفوظ است که میفرماید :

«انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون»

تا کیدات عدیده بلیغه در این آیه شریفه میرساند که قرآن کریم پیوسته در ضمان حق و در کنف حمایت باری تعالی از هر گونه دستبردی محفوظ و از هر گونه تغییر و تبدیلی مصون خواهد ماند و کسی در حریم اعجاز آن تصرفی نخواهد کرد.

و باز در باره قرآن میفرماید (لایاتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه) یعنی فساد و تباهی و نقصان و کاهش از هیچ سوی راه بقرآن پیدا نخواهد کرد. منطلق این آیه شریفه صراحت دارد باینکه اطراف آیات قرآنی در حصار حق بوده و از هیچ جهت باطل نمیتواند در آن رخنه پیدا نماید و ممکن نیست این حرز شکسته شود، و هر گونه دخل تصرفی را خداوند تعالی از آن نفی فرموده است.

آیات دیگر و اخبار و احادیث بسیار و خطب و کتبی از ائمه دین در دست است؛ که قرآن را تام و تمام دانسته و نسبت تحریف را روانداخته و در این مقاله جای تفصیل نیست.

بنا بر روایات مستفیضه و تواریخ معتبره و اقوال علماء دین قرآن کریم بهمین نظم و ترتیب موجود در زمان پیغمبر مجموع و منظم گردیده و بسیاری از صحابه آنرا حفظ داشته با یکدیگر مذاکره نموده آنرا درس و تعلیم میدادند و بارها تمام قرآن را نزد پیغمبر ختم می نمودند قرآن در زمان نزول وحی بامر و اجازه پیغمبر نویسندهگان بسیاری

داشت و کتاب وحی انحصار بعداً مشهور نداشت جامعین قرآن و نیز در عهد پیغمبر متعدد بودند و منحصر بچهار نفر معروف نبودند که انس روایت نموده است و با توجه بهمین نکته بوده که ابو عثمان مازنی روایت انس را که چهار نفر را معرفی کرده تضعیف نموده است برای اینکه قرآن مایه سعادت مسلمین و کلام معجز نظام حق تعالی شأنه و آیت عظمای صدق نبوت بوده . هر آیه که از مصدر جلال حق صادر و بر پیغمبر بوسیله جبرئیل القاء و پیغمبر بآن زبان میگشود با يك احترام عجیب فوق التصور آنرا تلقی نموده اهتمام تام وجد بلیغ در باره ضبط و جمع و نشر آن داشتند چنانچه در حیات پیغمبر در جنگ بئر معونه هفتاد نفر قاری قرآن شهید شدند و در جنگ یمامه که آنهم کمی بعد از حیات آنجناب اتفاق افتاد حداقل بنصاب مروز از قراء قرآن بقتل رسیدند ؛ این خود دلیل روشنی است بر اینکه قرآن در دسترس عموم بوده و در قید انحصار نبوده است و در کتب تاریخی مندرج است که در زمان زمامداری عمر در مالک دور و نزدیک مسلمین بالغ بر یکصد هزار قرآن استنساخ گردیده و منتشر بوده است . در کتب عامه و خاصه احادیث و اخباری است حاکی از جمع قرآن بعد از حیات پیغمبر نخست بدست امیر المؤمنین و سپس در عهد ابی بکر و بار دیگر زمان عثمان .

مضمون اخبار نامبرده معارض اخبار جمع قرآن در عهد پیغمبر نسبت و مضامین آنها را نفی نمیکند بلکه مقصود از این جمع تجدید کتابت و تکثیر نسخ قرآن بود، هر وقتی بمنظوری خاص و بمصلحتی معین

اما اقدام ابی بکر بر جمع قرآن از این جهت بود که در جنگه
 بمردعونه و یمامه بیش از یکصد و چهل نفر قاری و حافظ قرآن کشته شده
 بودند و بیم آن میرفت در يك پيش آمد ناگوار دیگری تمام قراء کشته
 شوند ، و نسبت بقرآن زیبایی وارد آید این بود بشور عمر قراء را طلبید
 و زید بن ثابت را که تمام قرآن را در سال وفات پیغمبر بر آن جناب قرائت
 و ختم نموده و پیغمبر تقریر و امضاء فرموده بود مأثور جمع و استنساخ
 قرآن ساخت چنانچه ارباب حدیث و تاریخ متعرض شده و محدث خبیر - فظ
 حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک بر روایت بخاری متذکر شده است :

اما در زمان عثمان اختلافی در کیفیت قرائت قرآن بین اهل نواحی
 و بلدان پیدا شده بود و بیم آن داشت که اختلاف در کیفیت قرائت سرایت
 بکمیت و نظم و اسلوب اساس قرآن بنماید، از این جهت دستور باحضار زید،
 عبدالله زبیر، سعید بن عاص ، عبدالرحمن بن حارث داده . آنگاه امر نمود
 قرآن را که نزد حفصه دختر عمر بود و سایر نسخه های قرآن را تا آنجا
 که ممکن بود جمع آوری نمودند چون قرآن بلغت قریش عز نزل
 یافته بود بامروی چند نسخه قرآن بلسان قریش و طبق قرائت آنها
 نوشتند و باطراف فرستادند و دستور داد از روی هر نسخه نسخه های متعدد
 استنساخ نمایند و سایر نسخه های قرآن را که بلهجه و قرائتهای مختلف
 بود سوخت و نابود نمود .

اما قرآنیکه امیر المؤمنین بامر پیغمبر هنگام رحلت آن جناب
 جمع و مدون ساخت و بر قوم عرضه داشت و بامخالفت شدید روبرو گردید

تا آنجا که فرمود از این پس آنرا نخواهید دید و نزدائمه دین بودیعت و میراث ماند البته آن قرآن با قرآن موجود در کمیت آیات و سور فرقی نداشت و آنچه مغایرت و تفاوت داشت در اسلوب کتابت و شرح و تفسیر بود در این مقام چنانچه کسی اشتباه کند یا القاء شبه نماید بر اینکه قرآن علی با قرآن نزد مردم هر گاه تفاوت و مغایرتی نداشت چگونه پس از ارائه مخالفت نمودند که ناچار آنرا مخفی داشت و نزد اولاد معصومین خود گذاشت :

جواب از این شبهه این است که آیات قرآن کریم از نظر شأن نزول موردی خاص و از نظر عموم لفظ متعلقی عام دارند و در هر عصر زمانی شامل احوال اشخاص میگردد باعتبار اوصاف و اعمال باین توضیح که هر گاه آیتی از آیات کریمه بمقتضای وصف یا عملی در باره اشخاصی معلوم عز نزول یافته تا روز قیامت هر کس بآن وصف و عمل متصف شود مشمول معنای آن از مدح یا قدح خواهد گردید .

با توجه باین مقدمه چون امیر المؤمنین آشنا بر موز و اسرار قرآن بود و موارد خصوصی شأن نزول آیات را میدانست آنچه را که در باره مؤمنین و منافقین و سر نوشت آنان نازل شده بود توضیح داده تعیین مصداق فرمود این بود که آهنگ مخالفت آغاز شد و اعصاب مخالفین تحریک گردید و از آنجا که اختلاف در حریم کتاب الهی و حجت باقیه خدا مفسدی در جامعه تولید مینمود امیر المؤمنین بمنظور جلوگیری از فساد و اختلاف و حفظ نظام جماعت قرآنیرا که جمع آوری نموده و بر وفق مراد الهی موارد لازم را

را تفسیر فرموده بود گوشه گذاشت و بقرآن مجموع متداول عمل و رفتار کرد و بی شک و تردید قرآن امیرالمومنین با قرآن موجود بین مسلمین در کمیت و مقدار تفاوتی نداشت .

وچنانچه گفته شود در قرآن علی، آیاتی بوده است در شأن اولیاء دین و آیاتی بوده است درباره منافقین و دشمنان دستبردی بآنها زده آنها را ر بوده از قرآن برداشته اند البته پنداری بی جا و سخنی نارواست زیرا از کتاب وحی و حافظین و جا معین قرآن در آنوقت عده بسیاری که بر تمام جزئیات آیات احاطه داشته بودند و مجال دزدی آیات یا تغییر و تبدیل آنها برای احدی فراهم نبود و در عاصمه نبوت عموم مسلمین با ایمان قوی مراقب اوضاع و ناظر جریان امور بوده مخصوصاً نسبت بقرآن که پیوسته شب و روز مشغول درس و بحث و حفظ و ضبط و انتشار و استنساخ آن بودند ممکن نبود يك کلمه را از قرآن کسی کم کند یا بر آن بیفزاید یا قدرت داشته باشد آیات منزله را رد نماید و نپذیرد جز کفاریکه اساساً از قبول اسلام سرپیچده استنکاف نمودند که از مورد بحث خارج است

وچنانچه توهم رود بر اینکه در دوران زمامداری خلفا فرصتی بدست امیرالمؤمنین نیامد تا قرآن کامل خود را رواج دهد البته در عهد خلافت خود مانعی نداشت پس چگونه قرآن کامل را در گوشه گذاشت و بر حفظ و ترویج قرآن ناقص همت گماشت و حال آنکه آنجناب مستقیماً عهده دار ابلاغ حکم خدا و اجراء حدود و حفظ احکام اسلام بود

درسیره و تاریخ زندگانی ائمه معصومین هم که مینگریم می بینیم با

آن کوششی که هر کدام در بیان احکام خدا و سنت پیغمبر و رفع و دفع بدعت داشتند از قرآن میرائی مستودع نامی نبرده قرآن موجود را حجت دانسته نسبت نقص و تحریف آن ندادند و چنانچه آیاتی در پس پرده مستور و مخفی بود موظف بودند آنرا منضم بکتاب نمایند و حکم خدا را ابلاغ فرمایند و چنانچه اظهار شود بیشتر از ائمه هدی در استبداد و حکومت جابرانه زمام داران وقت محدود و محصور بودند و بمقتضای تقیه رفتار می نمودند این عذر در زمان حضرت ابی عبدالله الحسین منتفی بود زیرا آن بزرگوار مأمور بر جهاد و جان بازی بود ؛ و تقیه نداشت و آنچه داشت در ایفاء بعهد و اقامه دین و قلع ریشه بدعت و اجراء حکم خدا فدا نمود؛ از جان و مال و اهل و عیال و دیار و یار دست برداشت و برضای حق همه را در طبق اخلاص گذاشت با این فداکاری چگونه تصور میشود آیاتی که دشمنان از قرآن برداشته و در قرآن میرائی وی بوده منضم بقرآن نفرماید و بقرآن ناقص محاجه نماید . مجاهدی که بمنظور اصلاح امت و رفع ظلم و بدعت تا سرحد جانبازی مبارزه کرد آیا در تکمیل قرآن و برطرف نمودن نقص آن مسامحه و اهمال و رزیده ؛ حاشا و کلا «ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار».

در عهد جعفر بن محمد الصادق (ص) نزاع شدید و کشمکش سیاسی بین امراء بنی امیه و بنی العباس در امر زمامداری و احراز سلطنت در جریان بود در این گیرودار فرصتی مناسب و ممتد بدست آن جناب آمد و توانست با استقلال علمی بیست و یک سال تمام بر کرسی درس بنشیند و از بیان معجز

نشان خود همگان را بهره مند فرماید که بگواهی تاریخ همه روزه چندین هزار
 نفر در مکتب علوم جعفریه تربیت یافته هر شاگردی استاد علوم جهانی گردید
 و تمام رؤساء علوم و معارف و اساتید فنون و صنایع بی واسطه یا مع الواسطه
 بدان جناب انتساب دارند این امام با آن مقام و آن اهتمام آیا از نقص و تحریف
 قرآن اطلاعی نداشت؟ یا آیات ربوده شده را نزد خود پنهان داشت؟ آیا تصور
 می شود قرآن تمام و کاملی نزد او باشد و بقرآن ناقص تحریف شده قضاوت
 فرماید و از آیات ربوده شده نامی نبرد؟ پیداست که این پندار تا چه حدی
 برخوردار و هن آمیز بمقام امام دارد و تا چه اندازه مقام ولایت کلید ولی امر
 الهی را پائین آورده و سست می کند نعوذ بالله من الضلال
 آیات قرآن مجید با اتفاق امت پیغمبر از شیعه و سنی متواتر میباشد و ادعاء
 تحریف با اقرار به تواتر قرآن مردود و باطل است زیرا منتهی می گردد
 بانکار تواتر

حدیث ثقلین که باجماع فریقین متواتر و از بیان و منطق نبوت
 شرف صدور یافته مصرح است بر اینکه پیغمبر فرمود بعد از من دو گوهر
 گرانمایه بین شما مردم است و آن دو یکی کتاب خدا است دیگری
 عترت من، و این دو پیوسته باهم بوده تا قیامت از هم جدا نشوند و مادام
 که باین دو متمسک باشید گمراه نخواهید شد
 مضمون این حدیث متواتر قطعی الصدور قرآن را حجت بالغه باقیه
 خداوند نشان داده که با امام وقت همدوش هادی خلق خواهند بود و پیداست
 سندی که سر نوشت جامعه بشر با آن مربوط و مقدرات عمومی تا روز قیامت

بآن بستگی دارد و بآن در جزای اعمال انعام حجت بر خلاق گردیده قطعاً
کامل و رسا میباشد و از هر گونه نقص مبرا و منزّه است چه اگر احتمال
تحریف در چنین سندی برود در خور اعتصاب و استناد و اعتماد نخواهد بود
و شبد تحریف در سندی که پیغمبر آنرا مستند بشر قرار داده واهی
و باطل است ،

اخبار بعد از منقذ رسیده است که اسنادیث مرویه را در قبول ورد
بر قرآن عرضه ندارند آنچه موافق قرآن است مقبول شمرده و آنچه
مخالف است مطرود و مردود دارند
بدیهی است چنانچه در قرآن که خود میزان تشخیص صحت سقم اخبار است:
هر گاه احتمال تحریف و تغیر برود چگونه مستند و میزان
سنجش درست از نادرست میباشد .

قرآن کریم از عهد پیغمبر پیوسته مورد عنایت کامل و ضبط شدید و
اهتمام تام عموم امت و بزرگواران و بزرگان و بزرگواران و بزرگان و بزرگان
میکوشیدند و در هر شهری هزارها کتاب در تفسیر آیات و خصوصیات آنها
از قرآت ؛ وقوف ، احکام ؛ لغایت ، فضائل ، محکّمات ، متشابهات ، ناسخ ؛
منسوخ ، عام خاص ، سطاق ، مقید ، حد ، مطلع ، مجمل ، مبین ، موصول ،
مقطوع ، و سایر امور مر بوطه تألیف گردیده است و در کتب بسیاری از علماء
شماره های آیات و کلمات و حروف قرآن ضبط شده ، و هم بر شماره ضبط
نقطه ها و اقسام آنها و حرکات ، و تنوینات و اقسام آنها و تشدیدات و مدغمات
همت گماشته شده چنانچه در فهرس قدما و متأخرین اسامی کتب و مؤلفین

مندرج است که تعداد آنها در این مقام موجب طول کلام است
برای نمونه متذکر میشود در بین هزاران کتاب که در علوم قرآنی
تدوین گردیده نسبت بعلم تجوید و اقسام قرائت که بالنسبه بسایر علوم
قرآنی محدود میباشد صدها بلکه هزارها کتاب تألیف شده ، از جمله
قصیده معروفه بشاطبیه است که شیخ ابی محمد ضریر متوفای سال ۵۹۰
در قاهره اقسام قرائت را در یک هزار و یکصد و هفتاد و سه بیت به نظم آورده
قریب چهل و چهار شرح مبسوط اعلام اسلام بر آن نوشته اند با این مقایسه
هر گاه کسی بخواهد تألیفات بزرگان دین را که در علوم قرآن نوشته اند
احصاء نماید از میلیونها کتاب بیشتر خواهد شد .

با این مراقبت و ممارست و شدت عنایت و اتصال ملازمت در تمام اطراف
و نواحی و ممالک دور و نزدیک مسلمین و نظارت عامه بر تمام جزئیات قرآن
که نقطه های تحتانی و فوقانی موحده ؟ و مثناة قرآن را مورد بحث و
مذاکره قرار داده در هر عصری کتابها در باره آنها تألیف گردیده فترت
و فاصله ای در هیچ وقت حاصل نگردیده چگونه فرصت و مجال بدست
دشمن افتاده که قرآن را تحریف کند . چه دزد زبردستی بوده که از بین
این همه پاسبانان الهی آیاتی از قرآن ربوده باشد؛ روشن است که قائلین
به تحریف در گفتار خود تأمل ننموده بر توالی فاسده آن واقف نشده اند
و گرنه در کلام خود تجدید نظر میکردند

وقتی که در تاریخ رجال و راویان اخبار بدقت می نگریم در گوشه
و کنار برخی از یهودیان و نصاری ؛ و کفار مشرکین ، می بینیم که بخدعه

و تزویر تظاهر باسلام نموده باسایس مرموزه خواسته اند احکام دین را مختلط و ازهان مسلمانان را مشوش و مبانی اسلام را سست نمایند باین خیال افتادند، دستی در احادیث نموده اخباری از زبان پیغمبر و ائمه هدی جعل کنند که از جمله « کعب الاخبار ؛ وهب بن منبه صنعائی عبدالله بن سلام یهودی ، ابوهریره دوسی منافق ؛ یونس بن ظبیان ؛ ابوالخطاب یزید غالی ؛ بیان بن سمعان ؛ ابن سعید شامی و مغیره بن سعید و جمعی دیگر از این قبیل بودند این گروه در کتب رجال و درایه و تاریخ بنام وضاع و جعل نامیده شده اند و بسیاری از احادیث موضوعه مجعوله که علماء اعلام شیعه و سنی آنها را طرد و رد کرده اند منسوب باین گروه میباشد که از جمله اخبار تحریف قرآن است و اغراض گوناگون در وضع و جعل این احادیث بوده و یکی از هدفهای آنها این بود که نقص و عیب تحریف نورا و انجیل را بر قرآن کریم تحمیل کنند و سند قطعی مسلمین و حجت بالغه الهیه را سست و بی اعتبار نمایند.

زعماء دین و رؤساء شرح مبین از صدر نخستین تا قرون بعدی عموماً معتقدند بر اینکه قرآن تحریف نگردیده نه از آن چیزی کم و نه بر آن چیزی افزوده شده است و چون ذکراسامی علماء اسلام از شیعه و سنی که قائل بدرستی و تمامیت قرآنند از حد احصاء و امکان نگارنده خارج است فقط بنام چند نفر از علماء عظیم الشان شیعه تبرک جسته در ذیل می نگاریم

شیخ افقه اورع اقدم صدوق علیه الرحمه در اعتقادات

شیخ اجل اعلم مفید علیه الرحمه در فصل الخطاب

سید اجل اعظم علم الهدی ذامالی و شافی و طرابلسیات

شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی در تفسیر تبیان

شیخ افضل طبرسی در تفسیر مجمع البیان

آیه الله عظمی علامه حلی در تذکره الفقهاء

شیخ کبیر شیخ جعفر در کشف لعطاء

و بسیاری از اکابر محققین مانند محقق کرکی، شیخ بهاء الدین عاملی

محقق بغدادی فیض کاشانی، قاضی نور الله ششتری، ملا فتح الله کاشانی، محدث

بحرانی؛ فاضل جواد، در کتب و رسائل خود تصریح کرده اند بر معنای

فوق یعنی تمامیت و عدم تحریف قرآن.

مقاله چهارم که قسمتی از مقاله تاریخی است پیش از این سه

مرتبہ در روزنامه شریف نغمه در کرمان و یک مرتبہ در مجله دینی مسلمانین

در تهران وهم با اشاره آیه الله فقید سید نورالدین شیرازی

و نظریه دانشمند معروف مرحوم آیتی طبع و اینک بمناسبت عقیده

مشترک بین مردوخ و بهائیهها در انکار امام زمان قسمتی تجدید طبع شد

بسمه تعالی شانہ

چهارمین مقاله

قسمتی از مقاله تاریخی

اسرار پیدایش بابیان و بهائیان و معرفی سران و سازندگان این سازمان و کشف دسایس و معارف آنان

ازل ، بها ، قرۃ العین ، وحید ، حجت ، باب الباب ، قدوس
از حروف (حی) بودند یا از سموم حیه

معمای بابی و بهائی وقتی حل میشود که از سه جهت اطلاعات درستی بدست آورده شود

اول - باید دانست سرسیاسی از بازی دین سازی بعنوان باب و بها چیست
دوم - باید شناخت چه اشخاصی برای بازی گری در این زمینه برگزیده شده کتب و معارف آنها چیست

سوم - باید فهمید دستورات و برنامه مذهبی این گروه چه تأثیری در شئون مادی و معنوی مردم این کشور داشته سر انجام کار بکجا خواهد کشید
ما وقتیکه اسباب و ادواتیکه در ساخت باب و بها بکار رفته بدقت بنگریم می بینیم پیدایش کیش تازه ارتباط مستقیم با دستگاه جاسوسی اجانب

داشته سیاست استعماری همسایگان ما برای القاء نفاق و ایجاد اختلاف صلاح در این دیده‌اند چنین بساطی گسترده شود

درست زمانیکه پیروان يك دولت و ملت و فرزندان يك آب و خاک با هم دوست و متحد باشند فرصتی بدست دیگران نمی‌آید اما همینکه باهم مخالف و از هم دور و بهم بدبین باشند جای برای بیگانگان بازمانده دشمنان بانتهای فرصت زمام امور را در اختیار گرفته باستثمار منابع حیاتی ما استیفاء منفعت نموده شعایر دینی را محو و حقوق ملت را پایمال خواهند نمود و در این زمینه هر گاه پرسیده شود برای چه دشمنان ما نفاق را بصورت مذهب در آورده و چرا کلمه اختلاف را در نقطه مهدویت القاء نموده‌اند پاسخ آن این است . ایرانیان جز معدودی همه مسلمان و کشور ایران همواره مهد شیعه و مهتاد تشیع می‌باشد بقاء ملیت و استقلال این کشور بستگی خاصی با اصول اسلام و نیروی دین داشتند غیرت و شهامتی که ناشی از دین بود همیشه از نفوذ بیگانه جلوگیری کرده با سیاست استعماری مبارزه نموده‌است بهمین جهت دشمنان بیگانه در این لباس با ما آشنا گردیده طرحتی بشکل دین ریخته تا با اسم دین در دین رخنه نموده افکار را مشوب و عقاید را مسموم و ملیت را سست و استقلال ما را بخطر فنا و زوال نزدیک نمایند زمامداران سیاست استعماری در کشور ایران اختلاف کلمه را در نقطه مهدویت مؤثرتر دانسته از همین جا شروع بفساد نموده برای تشویش افکار و تخریب پیگاه ملیت و استقلال ماسعی فراوان نموده‌اند. و سر اینکه مهدویت را منشأ اختلاف قرار داده این است که ملت ایرانی با اعتقاد شیعی در انتظار امامی موعود

بوده اما انتظار ظهور پیغمبری را نداشتند چه آنکه جدیع فرق اسلام بر خاتمیت پیغمبر متفق و قاطبه مسلمین دنیا بر بقاء شریعت محمدیه معتقد میباشند و کار مشکلی بوده تا بتوانند پیغمبران نو سازی را بر عقیده و آراء مردم تحمیل نمایند و از طرفی اطلاعات کافی داشتند توده عوام بر مشخصات امام موعود نیز آشنائی عمیقی نداشته درست نمیدانند امام موعود هم نام و نشان مسجل دارد مع المراتب برای قبول دعوی مأمورین خود از پیش مقدماتی درست کرده زمینه را مساعد و محیط را سازگار ساخته بودند و از اینکه مقدمات عمل چگونه و چه اسبابی داشته صرف نظر نموده از منظور دور نمیشوم

بالاخره اسباب بازی یکی بعد از دیگری بکار افتادند

نخست جناب میرزا علی محمد باب بود که شروع بکار نمود مشارالیه روز اول محرم سال ۱۲۳۵ قمری در شیراز از میرزا رضا بزازوف ظمه بگم تولد یافته روز دعوت وی مضطرب و درست معین نیست اما در ابتدای کار خود را صاحب مقام ذکر معرفی نموده و بعد باب و نمایندگان امام خوانده سپس مهدی موعود گردید آنگاه که سطح معرفت عوام را پائین پنداشت قدم فراتر گذاشت خود را صاحب شرع و کتاب انگاشت باب در پایه پیغمبر هم ایست ننموده بهتر دید که گردن از قید و بند بندگی آزاد نماید و یکسره خود را بصدر شده سدرۃ المنتهی رساند تا بدعوی خدائی بلافتد. و هر چه بر زبانش آمد بهم بیافد. اما روزگار مجال خدائی هم بیاب نداد حسین علیخان اجودان باشی حاکم فارس باب را از آسمان فرو کشید تا زمین ادب بوسید بچند ضربه شلاق بر بندگی معهود اعتراف نمود

باب شخص عادی و عامی بود در تحولات زندگی ثبات قدم و استقلال اراده و عقیده مستقیم نداشت بلکه افکار پراکنده و خیالات گوناگون و ادعاهای رنگ برنگ داشت اقدامیکه باب را تا يك اندازه محلی از اعراب داد حمایت منوچهر خان گرجی ارمنی نژاد حاکم اصفهان و لجاجت حاج میرزا آقاسی بود که منتهی بقتل باب شد و درست روشن نیست حرکت متضاد این دو نفر مأمور دولت از خبط و سوء تدبیر بوده یا دستی در پس پرده داشته است اما از تصور اطراف قضیه ملهم میشویم محرکین اصلی باب را خود باخته یافته از سبک مغزیش بهراسیدند و او را بسر نوشتی که مقدر شد برسانند

نمونه کامل دانش و بینش باب کتات بیان است که بعد از اظهار کار ظرف ۴ سال درما کوی آذربایجان بهم بافته و آنرا کتاب آسمانی ساخته است منسوجات بیان از قماش عربی رنگ و نقشی دارد اما تار و پود الفاظ آن از پنبه و پشم عربستان نیست

باب از اسم و فعل و حرف بلفظ **کلشیی** علاقمند و بنون تأکید **ثقیله** دلبنده بوده عشق سرشاری هم به اشتقاق داشته است باب از شکم يك مصدر عربی آنقدر اسم و فعل نوظهور بدر آورده تا آن مصدر بیچاره را عقیم نموده است

باب از اسماء و افعالیکه از مصدر عربی متولد ساخته حلال زادگی را شرط صحت اشتقاق ندانسته بلکه مسخ کلمات را هم جایز شمرده از این جهت مشتقاتیکه بابی شده اند از مسوخات گردیده و چنانچه بدریخت

و بی قواره اند که گویا برای هجو نثراد الفاظ عرب خلق شده اند
باب در دوران دعوت خود اصحابی هم داشته اصحاب باب در کاروی
ناظر و در هر ساخت و سازی شریک و انباز او بوده اند
اصحاب باب هیچده نفر بوده که آنها را حروف (حی) نامیده و
باضم نقطه اولی نوزده و باصطلاح باب يك (واحد) میشدند
ازل . بهاء . قره العین . قدوس . وحید . حجت . باب الالباب از حروف
حی یا از سموم حییه بوده اند

حروف حی ربوبیت را برای باب محفوظ داشته پیغمبری و
سایر منصبهای دینی را بین خود تقسیم نمودند چنانچه عناوین مائوره
(قائم بحلان قائم طبرستان قائم بخراسان) در باره حجت . قدوس . بشروئی
مصدق داده ازل و بهاء هم در انتظار الوهیت بودند و پوشیده نباشد بیشتر
از فتنه و آشوبی که از این طایفه بروز نمود از تحریکات سوء همین چند
نفر معدود بوده است

خلاصه بعد از باب ازل و بهاء یعنی میرزا حسینعلی نوری که دو
سال پیش از باب متولد شده بود با برادر ابی خود میرزا یحیی فرزندان
میرزا عباس معرف به آقا میرزا بزرگ نوری برای انجام ماموریت و استثمار
با بیان در تلاش و تکاپو افتادند این دو برادر با هم تبانی نموده باستناد يك
وصیتنامه ازل مخصوص باب و بهاء مخصوص جناب گردید

ازل خود را موعود بیان و مرآت ظهور اعلی معرفی ساخت بها
هم برای دعوی الوهیت زمیند سازی میکرد

ازل قلندرانه سیارو رهسپار این دروآن دیار گردید
بها هم با بیان جسته و گریخته را متوجه و امیدوار مینمود بها
در کار فتنه و بهم اندازی بود که اولیاء دولت ایران از دسیسه بها آگاه شده
ویرا بعراق عرب تبعید نمودند

بالجمله این دو برادر برای يك منظور مشترکا هر يك برنگی
خدعه و نیرنگی بکار برده در فریب عوام ایرانی وصید ساده لوحان کوشیدند
ازل و بها بالاخره در **ادرنه** بهم افتادند بین این دو برادر کار به
پیکار کشید

از این تاریخ **ازل** و بها خیانتهای یکدیگر را بروز داده اسرار
نگفتنی را فاش نمودند نزاع و کشمکش این دو برادر مصلح بابیها را دو
دسته متخالف گردانید

بابی **ازل** بابی **بهائی**

افراد دو دسته نامبرده نیز بجان هم افتادند از فحاشی و اوباشی
کار گذرانیده دست بافترا س و اغتشاش زدند
در این وقت مأمورین انتظامی دولتین ایران و عثمانی از شرارت
طرفین جلو گیری نموده در بیستم ربیع الموعود ۱۲۸۵ بود که **ازل** را با
بیست نفر بابی **بقبرس** و بها را با پنجاه نفر بابی **بعکاگیسل** دادند
آنهمه آشوب و هتاکی این چند تن بابی بوده که از هشتاد نفر
متجاوز نمیگردیدند

نا گفته نماند در گیرودار دودستگی ازلی و بهائی جعفر نامی هم در یزد سر برداشت و علم قائمیت بر افراشت . مشارالیه در عبارات باب لفظ کلتشی بسیار دیده بود او خود را موعود بیان دانسته قیام بمظهریت کلتشی نمود بنا بر این باینها بسه دسته متخالف منشعب گردیدند

ازلی بهائی کلتشی

دسته و مسلک کلتشی بمردن آقای جعفر یزدی مرد و نام و نشانی از او نماند اما ازلیها و بهائیهها در حال دشمنی با هم باقی ماندند ازلیها اگر چه در ابتدا مفرد و جمعی داشته جنب و جوش شدیدی هم نمودند ولی رفته رفته رو بزوال و اندراس گزارده در حال حاضر هر گاه بالمره مرده و منقرض نیستند در حال مرگ و احتضارند

این دسته بعد از بحیای ازلی متلاشی گردیده کتاب و خطاب قابلی هم از آنها نمانده است و چنانچه در گوشه و کناریکی «وازا این جنس گزنده یافت شود چون مطرود مسلمین و مردود بهائیهها هستند مرام شوم خود را مخفی داشته با خدعه و تذبذب بین مسلمین میل و لندوبهم آهنگی مسلمین هم علیه بهائیهها میکوشند و حال آنکه این دوشاخه یک درخت و ساخته یک استادند با این تفاوت که با بیان بر باب و بیان اعتماد نموده بهائیان بر اقدس و ایقان اعتقاد دارند

اما بهائیهها نخست بندوبست کار را محکم نموده دست بدست هم دادند نه تنها بر ازل حمله برده بر باب و بیان هم تاختند آنگاه تلاش نموده بچشم بندی و تبلیغات زهر آگین برخی از

و امرا بدام انداختند خوشبختانه سر این فرقه هم فاش و پرده از اعمال ننگین آنها برداشته گردید همان اغنام هم فهمیدند سران این دسته باچه دستگاهی سروسری داشته مزدور چه بنگاهی بوده تا چه اندازه غدار و بزهار ندو البته این خود سبب گردید تا در این تاریخ به نسبت فاحشی از شمار آنها کاهیده و دام زرق و حيله آنها برچیده شده و پیش بینی میشود در آینده نزدیکی بکلی نیست و نابود شوند و این لکه سیاه از دامن ملت ایران برداشته شود

اما سر اینکه **بها باب** را معزول نمود و بیان را منسوخ ساخت و **ازل باب** را همچنین مطاع شناخته بیان را معتبر دانست و حال آنکه هر دو یک منظور داشته و آن جانشینی **باب** و سواری بر عوام بوده این است **بها** وصیت باب را در باره **ازل** قبول نموده دوازده سال تمام هم مرجع ضمیر **بها** ازل بود از این روی بود که ازل دعوی خود را متکی بر باب و مستند بموعود بیان قرارداد و اعتبار باب و بیان را محفوظ داشت اما بهادید در بازی باخته و برای دیگری نانی پخته و ساخته ناچار برادر را راند بلکه او را دجال خواند و دید اتکاء بر باب و بیان برای وی بی بهره و بها است باب را مبشر ظهور خود و اقدس را ناسخ بیان قرارداد بساط الوهیت را بخود انتقال و اختصاص داد **بها** از جنبه علمی و ادبی تحیصلات کافی نداشته درست نمیتوانست یک مقاله عربی تنظیم نماید و از همین جهت کالای دکان وی یعنی آیات آسمانی او با آنهمه خال و خطاطی که بر آنها گذارده اند مفلوط و نامربوط میباشند

تالیفات بها کتاب اقدس ، ایقان ، هیکل . هفت وادی ، و مراسلاتی بنام الواح میباشد که بگفته بها در ملکوت انشاء از قلم اعلی صادر گردیده اند منشآت نامبرده را آقای بها مولود فکر خود به نهائی پنداشته اما در نطفه بندی آنها دیگران هم شرکت داشته اند چنانچه حاجی ملاعلی اکبروزین المقربین و مشکین قلم در انزال اقدس با بها شریک بوده اند و اختلافی که در سبک انشائی نوشتجات بها دیده میشود گواهی میدهد بر اینکه موالید افکار بها پدران متعددی داشته باین حال بیشتر از آنها خنثی و نادرست میباشدند

تعالیم بها دانش و بینش را نکوهش نموده وطن و مرز را ملغی ساخته استقلال و ملیت را برداشته قیامت را موهوم پنداشته حد زن را هم بخشیده مرد وزن زناکار را به پرداخت نه مثقال طلا بصندوق خیریه موظف ساخته است

بها علاوه بر بدایع فکری نوق شعری سرشاری هم داشته اما اشعار بها بر خلاف سایر اشعار در زندان عروض محبوس نمانده بشفاعت بها از قید وزن و قافیه آزاد و از چنگال حرف روی رها گردیده اند

بها مناجاتی هم دارد اما مناجات بها همه حالت است نه عبارت و عبارتش همه آهنگک طرب است نه فرهنگ و ادب

ترانه میخام بلای تو میخام رضای توهی هی های های
هذا خلع یزدانی هذا رقص ربانی از شطحات بها است که مثل سایر عبارات وی در فصاحت الفاظ و بلاغت معانی سحر بیان است یا صرف هذیان

بها يك پيش بينی عجیبی هم نموده یعنی بهوش و فراست دریافته که روزی خواهد مرد در این باب هم گله احباب را بی ثواب نگزارد عباراتی برنگ و بسوی مناجات خود بآئین زیارت نامه ساخته پیش از مرگ بدست احباب داد، تا پس از حیات بخوانند و آداب زیارت بجای آورند بالاخره جناب میرزا بهاء الله خدا خوانده در سال ۱۳۰۹ بمردو اسباب الوهیت خود را بخدا بچگان سپرد

بها چهارپسر داشت عباس ، محمد علی ، ضیاء ، بدیع موصوف باغصان و از آن چهار میرزا عباس افندی عبدالبها ملقب بغصن اعظم و میرزا محمد علی افندی بغصن اکبر و این دو باتقدم اعظم بر اکبر بجانشینی بهایا تولیت اغنام برگزیده گردیدند اما دو برادر نامبرده پس از پدر بر سر و کله هم کوفته بر هم تاختند و تا توانستند یکدیگر را معرفی و رسوا ساختند

شغال بیشه مازندران را نگیرد جز سگ مازندرانی

از نزاع دو برادر نامبرده نیز بهائیها دو دسته متخالف گردیدند

بهائی ثابتي بهائی ناقضي

ناقضیان جنب و جوش یا جوش و خروش فراوان نمودند اما آنچه دويدند بمقصد نرسیدند ثابتیان بسر دستگی عبدالبها شش دانگ بنگاه الوهیت را جلو گرفته دست رقیب را کوتاه نمودند

عبدالبها مردی مزور و مکار و هم پشت هم انداز و ریاکار بود پایه تحصیل و اطلاع وی بیک درجه بیشتر از بها بود ولی از حیث خدعه و تدلیس

بچندین پایه برپدرتفوق داشت عبدالبهامیدانست مقدرات وی و سرنوشت مذهب او بسته بدستگهی خاص بوده اولاً بندوبست کار را محکم نموده سپس بدسایس گوناگون و نیرنگهای رنگک برنگک اغنام را سرگرم نموده مبلغین زبان بازی را کرایه کرده بنگاه محفل روحانی و مدیران عامل را مرتب ساخته بشیرین خدمتی دست اربابان را روی سر خود نگاهداشت نتیجه دانش و اندیشه دوره عمر عبدالبها کتاب مفاوضات است که مثل اقدس بها نسب صحیح و صریح نداشته گلپایگانی ددرست کردن آن شرکت داشته است اغلاط ادبی این کتاب گرچه از اقدس و ایقان کمتر است ولی معانی سست خرافی و اقتباسات خنک و عبارات نادرست آن هرگونه ارزش ادبی را از آن گرفته مضافاً باینکه بمنظور رهزنی انام و زهرآلود نمودن عقاید عوام نوشته شده است بهرحال دوره عبدالبها هم سپری و عمر وی بیپایان رسید بعد از حیات عبدالبها دستگاهی ساخته و پرداخته بهره نو باوه وی آقای شوقی افندی غصن ممتاز گردید

دورنیست لیاقت و اختصاص غصن ممتاز براه تیزخندازادگی ازهمان اوان تحصیل دربیروت از سیمای او ظاهر بوده تا بدین مقام رسیده است بهر حال درحال حاضر جانشین منحصر و ولی امر بها تنها شوقی است که زنده و ارزنده و تا زنده است آزرده یعنی اغنام زبان بسته را می درشد و بخوشی میخورد و می نوشد (۱)

از شرح مطالب نامبرده معلوم شد فرقه بابیه بعد از باب سه دسته شدند

ازلی بهائی کلشئی

(۱) زمان نوشتن این مقاله شوقی زنده بوده اما در این وقت مرده است

دسته بهائی هم بعد از میرزا بهاءالله دو دسته شدند

ثابتی ناقضی

از دستجات نامبرده يك حزبی مانده که تحت فرمان شوقی افندی
بنفع دستگاه جاسوسی در فعالیتند والحمدلله رب العالمین رسوائیهای اینها
هم بجائی رسیده که فعلا اربابان هم باین مزدوران مزور بی اعتبار اعتنا
نمی نمایند ولی اینها دست از آنها بر نمی دارند

اما کتب و معارف بایه و بهائیه ارزش علمی و ادبی نداشته يك
سلسله اقویل خرافی است که مایه آنها از خرافات مانویه و راوندیه
وسبائیه و اسماعیلیه و نقشبندیه گرفته شده و مفهومی جز حلول و اتحاد
و تناسخ و رفع تکلیف و کسر حدود نداشته منظوری هم جز سمیت افکار و
تشویش عقاید و دشمنی بوطن و نقض احترام مرزومیت و تسلط بیگانه بر
مقدرات ایرانی نبوده است و این مطلب در ابتدا هم در پیشگاه خاطر روشن
مسمیران کارآگاه روشن بوده است چنانچه علامه کبیر فیلسوف شرق
سید جمال الدین اسدآبادی در رساله رد نیچریه در صفحه ۵۵ میفرماید
مخفی نماید بایهائیکه در این زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزارها
خون عباد الله را بناحق ریختند کوچک ابداهای همان نیچریهای
الموت و چیله دارها یعنی کچکول بردارهای همان طبیعین گرد کوه
میباشند و تعلیمات آنها نمونه تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد
که فی ما بعد چه تأثیرهای دیگر از افسوال آنها در امت ایرانی یافت
خواهد شد انتهی

اما مزدورانی که قلم و زبان خود را کرایه داده بر خلاف فطرت سلیمه خدمت بر رؤساء دین ساز بیگانه پرست این دستگاه نموده ننی چند میباشند که از همه فاضلتر بعقیده نگارنده میرزا ابوالفضل گلپایگانی است که او را باید سامری وقت دانست

سامری بنی اسرائیل در غیبت موسای پیغمبر جسدی بشکل گوساله ساخت و از ماده حیاتی که تعبیر بائر رسول شده مایه حرکت آن نمود تا بدعوی خدائی صدا و خواری سرداد

سامری گلپایگانی هم در غیبت حجت منتظر بجای گوساله گاوی ساخت و از اثر رسول یعنی از تحریف آیات و جعل اخبار و مشاغبات سفسطه آمیز مایه استدلال نمود و صدای گاو ساخته بدعوی الوهیت بلند گردید لیکن فرقی که بین آن گوساله و این گاوست آن گوساله نازاد بود اما این گاو نسلا بعد نسل چندین گوساله صدا دار تولید کرده است

اما بر نامه اسلام و تشبّهات بدانندیشان

نگارنده ضمن و انمود بد کیشان و توصیف راه و رسم کج اندیشان لازم دانستم به يك نکته قابل توجه یاد آور شوم تا روشن شود شیادان بهائی و عموم مزدورانی که مأمور القاء نفاق و تزریق فساد اخلاق و تشویش اذهان و تخریب پایه ایمان بوده چگونه تشبث به نقاط ضعیفی نموده باقترا و اقتراح خرافاتی بر اسلام تحمیل نموده تهمت اوهام دوستی بمسلمین زده اند و باز با چه نیرنگ و چشم بندی از عقاید خرافی برخی عوام و تلبیس بعضی از اهل ریا و تدلیس استفاده سوء کرده اند و در تبلیغات مضره

خود بکار برده‌اند

پوشیده نیست کسانی‌که در مبانی دین اسلام بدقت نگریسته دریافت‌اند احکام این شریعت عبارت است از يك سلسله نظامات تشریحی که موافقت و سازش کاملی دارد با قوانین فطرت در نظام تکوینی که گویا اسلام فطرت تشریحی است و فطرت اسلام تکوینی و از این است تا زمانی که بقعه زمان باقی است ضامن مصالح و سعادت بشر است در شئون مادی و معنوی . معارف اسلام با پایه و مایه خود جان را از مرگ نادانی زنده و بینش را از تیرگی اوهام روشن و تابنده و اندیشه را از قید خرافات و اوهام رها و بخود پاینده داشته پرده پندار را از دیده دل برداشته حقایق را در ذهن منعکس و عقاید را بدرستی در ضمیر مرتکز می‌سازد و از طرفی در مقام تصفیه باطن طبع سرکش را رام و خوی درشت را نرم و تمایلات نفسانی را تعدیل می‌نماید و هم‌بمنظور حفظ نظام زندگی و قوام اجتماع افراد پراکنده و دور از هم را بهم نزدیک و سازگار و عناصر گوناگون را با هم یار و مددکار نموده عدالت اجتماعی را ترویج امنیت قضائیرا در مراحل اخلاقی و سیاسی و مدنی تحکیم و از هر گونه تجاوز و هرج و مرجی جلوگیری می‌نماید

اسلام در برنامه انسانیت آئین برادری و برابری را در سر لوحه خود قرار داده هر فردی را به پاك پنداری و نيك رفتاری موظف نموده سیاه و سفید را از خاوری و باختری آزاد و در پیشگاه عمل مساوی شناخته هر گونه استیذی را بنام مقام نشان زبان نهاد و نژاد لباس و مساس مال و منال

ملغی ساخته است

خلاصه اسلام نقاوه معارف عقل و عصاره جواهر علم نتیجه اعتدال میباشد و از این روی آنچه جهان درازشود و جهان جهنده در پویه و پایه به پایان رسد اسرار طبیعت فاش و راز نهانی دانش آشکار گردد درستی و استواری احکام اسلام روشن تر و نفوذ دین بیشتر خواهد شد

این خود یکی از وجوه معانی و رموز خفیه آیه شریفه **لیظهره علی الذین کلمه** میباشد -

چون اسلام طریقه وسطی یعنی نقطه کمال و مہنتی اله علم و عدل و حکمت است پیوسته در هر عصری بر قوت خود باقی و احکام آن جامع و درمدلول خود نافذ و معتبر خواهند بود و سراینکه شریعت اسلام تا روز رستاخیز پاینده و غیر منسوخ میباشد همین است که **ناسخ احکام اسلام** باید ناسخ عدول علم حکمت باشد و **بالعدل قامت السموات والارض** بنا بر نکته نامبرده اسلام در جمیع ادوار و اعصار در کلیه موارد با اوہام و خرافات بی اعتبار مبارزه داشته و آنچه بر پایه سست و یا از مایه نادرست بوجود آمده یا بیاید در شریعت اسلام ملغی است

متأسفانه برخی عوام که در شمار مسلمین نامی داشته و خود را وارث مآثر اسلام هم پنداشته از دایره تعلیم و تربیت اسلام بیرون و از شعاع تبلیغات دینیہ دور و نتوانسته اند از آداب دین بهره مند شوند و همچنان عادات موہومہ و خرافات و عقاید سست بی منطقی را کہ از نیاکان خود بمیراث داشته اند از دست نداده قہراً تحت تأثیر آنها قرار گرفته رنگ و

رواج مذهبی هم با آنها زده‌اند

البته این خود باعث گردیده تا جاسوسان دین ساز و جادوگران
نمار از طرقي راه خورده گيري بر اسلام باز و از راهی بفریب همین
اوهام و خرافات عوام را بدام اندازند

البته پوشیده نیست چنانچه برخی از عوام مسلمین بواسطه قصیر
معرفت و نداشتن علم، اطلاع شاخه درخت یا زنجیر بندی دخیلی بست
و یا چوب پوشیده مقبره کهنه مجهولی را بوسیدند یا از مرده عادی
مرادی طلبیدند یا عقیده بقال و خواب و طالع و پیشانی پیدا کردند یا
دلبند دختر شاه پریان شده یا از سفره سبزی و آش ابودردا و نخرد
مشکل گشا گشایشی خواستند یا از تخم مرغ نویسی و زاق سوزی و آویختن
اسفنج و نصب کلاه آهو و کوبیدن نعل اسب دفع شری تقاضا کردند یا
نخل و قندیل و شکل بنجه و سقاخانه و قدمگاه را در مقدرات خود مؤثر
دانستند و یا از آل و چال و همزاد و دیگر سیاه و طلسم جادو و دیوو غول
بیمناک بشوند مربوط با اسلام نیست و هر کس بخواهد بحقیقت برسد
باید بمتن اسلام بنگرد نه بعمل بعضی از جهال اهل اسلام زیرا اسلام
بذات خود از هر گونه عیب و نقصی مبرا است

و اما سراینکه توده عوام خواب آلود و چشم و گوش بسته مانده‌اند
و بینار و هشیار نشده‌اند موجباتی دارد

از جمله نقصان تشکیلات فرهنگ و قصور اولیاء امور و پائین بودن
سطح تحصیلات و انحراف روش آموزش و پرورش و بی اعتنائی مسئولین

امر بوده که حاصل تحمیلات نهائی اشغال میز نوکری گردیده و آنچه از تحصیل مقصود بوده مفقود و همچنان سطح معرفت و افکار عمومی پائین مانده است

از جمله اعمال برخی عناصر عالم نما بوده که با نداشتن صلاحیت علمی و اخلاقی بخودسازی و التباس در لباس روحانیت رفته بیداری مردم را بزبان خود پنداشته برای اصلاح خود و دیگران قدمی بر نداشتند

از جمله پاره ای بیکاره اند که با فقد پایه و مایه معرفت و نداشتن شرائط تبلیغ درزی اهل منبر درآمده و چون شغل و عظم و خطابه در سازمان روحانی در این آواخر محدود نبوده بی شرط و قید بطور خود مختاری هر کس هر چه خواسته و دانسته بالای منابر گفته از هر گونه اعتراض هم مصون بودند نه تنها از وجود چنین گوینده نفعی نرسیده بی ضرر و زیان هم نبوده است

از جمله عوام متحجر خوشکی هستند طرفدار جمود افکار و مخالف هر جنبش اصلاحی و هر گونه ابتکار که نه بطوفان نوح تر می شوند و نه بآتش نمرود گرم این گروه چه از راه تعصب و اشتباه و چه از روی ریا و سالوسی پیوسته با تحولات اجتماعی مخالف و به اصول تجدد بدین بوده باعث وقفه عقول و رکود افکار و رواج بازار اوهام و خرافات میباشند

از جمله یکدسته از درویشانی هستند گل مولا صاحب شعار بوق و منتشا بیشتر از اینان که بوهم خود مشرف بفقیر گردیده وزیر خرقة خزیده اند دست از کسب و کار برداشته خود را رسیده و بی تکلیف انگاشته اند

این تن پروران خفته که ترك همه چیز گفته نه علمی آموخته و نه توشه‌ای اندوخته اند بی‌کار و بی‌عار در گوشه خانقاه عمری تباه کرده باین خرسندند که همه چیز را پشم میدانند

این دسته وارسته چشم و گوش بسته بواسطه ضعف باصره بینش و کوتاهی قدم کوشش سخت تحت تأثیر قوه واهمه مسخر گشته سرنوشت خود را بخواب و خیال و بطالع و فال پنداشته باعث رواجی خرافات میباشند از جمله يك دسته از جوانان جلف و جافی میباشند که دم از روشن فکری زده سراز گریبان آزادی و تجدد خواهی در آورده بقدری فرنگی مآب و از خود راضی هستند که اساس تعبد را حتی بخدا واصل پیروی را حتی از پیغمبر علاقه وجدانی را حتی بوطن و هر گونه قید و شرطی را حتی براستی و درستی از خرافات دانسته چهار تکبیر زده‌اند یکسره بر هرچه که هست

همین دسته که خود را باشتباه متجدد شمرده‌اند در قید خرافات بوده سرگرم هوا و هوس گردیده از خود بیخبرند و نتوانسته‌اند قدمی روباصلاحات اساسی بردارند پوشیده نماند که منظور از اصناف نامبرده نه بطور کلی است کلیه اشخاص غیر صالحی هستند که دارای اهلیت و صلاحیت نبوده برنگ و شکل ارباب مقامات درآمده عناوین آنها را بنخود بسته امر را مشتبه ساخته بدنام کننده نکونامی چند هستند .

خلاصه بدکیشان بداندیش و بی‌مزدوران بهائی که خود در سیاه چال خرافات افتاده و در تیرگی ضلالت و جهالتند موارد حساسی را از حرکات پوچ

عوام مسلمانان که نظر گیر بوده نشان گرفته بافترا و تهمت بر اسلام بسته اند و عقاید مردمرا باین دسیسه متزلزل کرده و میکنند

چون درباره خرافات سخنی پیش آمد بیاد اعتراضات ناروای آقای احمد کسروی افتادم چه این گمراه سرگشته سرنوشتی سیاه و سرگزشتی تیره و تبا داشت و بخطا و اشتباه سینه خود را خزینه دانش دانسته گنجینه فرهنگ و ادب می پنداشت نگارنده نیز اطلاعات او را در قسمتهای تاریخی و ادبی و یک اندازه حقوقی انکار ندارد اما آنچه میدانست در برابر ادعاها و خود ستائیهای وی بقدری ناچیز بود که قابل ذکر نیست بهر حال این مرد خود خواه طبعی، ناروان و اندیشه‌ای نارسا و خیالی ناپخته و روشی نادرست داشت و از طرفی شیفته و شیدای شهرت نام و کشته شهوت جاه و مقام بود جنون جاه طلبی و حس خود پسندی وی را در طمع خام انداخته بر این سرو سودا داشت تا اگر بفضل و هنر بر تبه ارباب علم و ادب نمیرسد از راه خورده گیری و عیبجوئی خود را مشهور نماید

پوشیده نماند نسبتهای خرافی و تهمت های گزافی که احمد کسروی با اولیاء دین و دانش داده و پرخاش و گستاخی های او نسبت بمقام ادبی سخنوران نائی نه تنها پایه بلند آنان را پائین نیاورد بلکه خود را نزد اصحاب خرد خورد کرد و رسوا نمود و چنانچه فرصت و مجال دست داد در اطراف نسبتهای ناروا و هتاکیهای کسروی مطالب مفصل تری خواهیم نگاشت عجاله همین مقاله مختصر در موضوع اسرار سیاسی پیدایش بایبان بهائیان که عنوان این مقاله در این باره بوده کافی است

وما توفقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب

بقلم دانشمند محترم جناب آقای آیتی در شماره ۳۹ روزنامه
شریف اتحاد ایران منطبعه یزد
تشکر و تذکر نسبت به مقاله تاریخی
روزنامه نغمه کرمان

در شماره ۱۸ سال اول از روزنامه شریف نغمه کرمان مقاله مفصلی تحت عنوان (يك مقاله تاریخی) بقلم فرخ شیم حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای سید محمد رضا مدنی دامت برکاته مبنی بر معرفی بابی و بهائی مندرج و مندمج است که خود عنوانش مهم بنظر رسید با کمال دقت و اعتنا بررسی گردید و ملاحظه شد که از روی اطلاع کامل بحد اعلیٰ حیث بلوغ قدح المعلى رقمزد کلك در رسلک آن عالم تحریر و فاضل کم نظیر گردیده حق سخن بر وجه اتم ادا گشته چند آنکه با وجود کثرت موضوع روح وقوع را بطوری در جسم کلمات مودوع فرموده که از لطف عبارت و حسن اشارت چیری خالی نمانده بلکه با حسن وجه پرورده ای است که پرده از وجود این گروه مکروه بر داشته و حقایق را بی پرده نگاشته مضامین را بطوری آراسته و پیراسته که حرفی نیفروده و نکاسته آئین باب و بها را چنانکه بوده و انموده اند

از این روی رهی را لازم افتاد که از جناب آقای مدنی تشکر نمایم مقاله مرحوم آیتی مفصل بود بهمین قدر اکتفا شد چه معظم له عمری در کشف اسرار بهائیان صرف نموده از این روی گواهی وی مورد اعتماد است

متمم پیش گفتار

وقتی که انسان عصبیت را کنار بگذارد و عینکهای رنگین باغراض را از جلو چشم بردارد و خود را از قید تقالید خوشک آزاد نماید بدیده حق بین در تاریخ شیعه و سنی بنگرد دریافت میکند شیعه امامیه جز پیروی از پیغمبر و جانشینان منصوص آن بزرگوار راهی در پیش ننگرفته از سنت نبویه تجاوز نموده احکام شریعت را تغییر و تبدیل نداده است و براین وتیره از عصر پیغمبر تا کنون مستمر بوده است

شاهد زنده و گواه گویا کتب و تألیفات شیعه امامیه است از هزار و دو بیست « ۱۲۰۰ » سال پیش تا بحال که در هر عصر و زمانی در هر شهر و دیاری هزارها کتاب درشئون مختلفه اعتقادی کلامی فلسفی فقهی تاریخی تفسیری اخلاقی رجالی ادبی موجود است

معلوم نیست چه باعث و محرکی در کار بوده که برخی از علماء مشهور سنی سلفاً و خلفاً حقایق موجوده را نادیده گرفته برخلاف حق و انصاف بدروغ و اعتساف معتقداتی نازوا و اقاویلی نا بجا و بدروغ و افترا برای شیعه تراشیده نسبتهای زشت بآنان داده اند که از آنچه به تهمت بر شیعه بسته اند برای نمونه هم یکی در هزارها کتاب تألیفی شیعه نشان داده میشود

شگفت در این است که این مقررین دروغ پرداز از مردمان نادان و بی اطلاع هم نبوده اند بلکه اهل تتبع و اطلاع هم بوده اند زیرا در نوشته های آنها نکات و دقایقی یافت میشود که خود نشان میدهد مؤلف در زوایای

تاریک تاریخ قدم نهاده مطالبی از زیر پرده‌های اختفا استخراج نموده است بنا بر این نمی‌توان بعذر عدم اطلاع یا قصور در تتبع این مقررین رافع‌نور داشت بلکه این حق‌کشی و انحراف معمول است بر کینه و بغضی که از آل علی در دل داشته حاضر شده‌اند حقایق روشن و مسلم تاریخی را زیر پا بگذارند و خود را در پیشگاه اهل نظر و تحقیق رسوا و مفتضح بنمایند اما اعتراف بحق واقع و حقیقت ثابتة بنمایند **وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلماً وعلوا فانظر واكيف عاقبته المفسدين**

و برای نمونه و شاهد مقال از معدودی علماء سنی که در کتاب خود در فضل مربوط بشیعه بر خلاف و انحراف رفته و حقیقت را زیر پا گذاشته اکاذیب و اقوال سخیف و ناروایی به بزرگان دین اسلام نسبت داده نام برده میشود .

از پیشینیان ابن عبد ربه اندیس اموی مالکی متوفای سال ۳۲۸ هجری صاحب کتاب العقد الفرید .

ابن حزم قرطبی اموی ظاهری متوفای سال ۴۵۶ صاحب کتاب الفصل فی الملل و النحل ابن تیمیه متوفای سال ۷۲۸ صاحب کتاب متهاج السنه شیخ تقی الدین ابن عبدالقادر مقریزی متوفای سال ۸۴۵ صاحب خططا ابن حجر هیثمی متوفای سال ۹۷۳ صاحب کتاب صواعق محرقة از معاصرین و نویسندگان مشهور کنونی باید از اشخاص زیر نام برده شود شیخ خضری صاحب کتاب محاضرات قصیمی صاحب الصراع محمد ثابت مصری صاحب الجوله احمد امین مصری صاحب ضحی الاسلام و فجر الاسلام

و برای نمونه از مقریات این گروه عین عبارت احمد امین مصری در کتاب فجر الاسلام نقل میشود .

و الحق ان التشيع كان ماوى يلجاء اليه كل من اراد هدم الاسلام لعداوة او حقد و من يريد ادخال تعاليم آباءه من يهودية و نصرانية و زرادشتيد فيه تا آنجا که ميگويد فاليهودية ظهرت في التشيع بالقول بالرجعه و قالت الشيعة ان النار محرمة على الشيعة الا قليلا و قال اليهود لن تمسنا النار الا اياما معدودة و النصرانية ظهرت في التشيع تاميرسد باين مطلب و تحت التشيع طهر القول يتناسخ الارواح و تجسم الله و الحلول و نحو ذلك

ترجمه حق مطلب اين است که آئين شيعه پناه گاهي است براي آنکه بخواهد اسلام را از ريشه ويران کند بواسطه دشمني يا کينه باسلام يا بخواهد آئين پيشينيان خود را از يهودي گري و نصراني گري و زردشتي گري در اسلام داخل کند . طريقه يهوديان از اين روي در طريقه شيعه پيدا است که قائل بر رجعت هستند و ميگويند آتش جهنم بر شيعه جز معدودي حرام است و يهوديان گفته اند آتش بما نميرسد جز چند روزي و نصرانيت در شيعه ظاهر است که آنچه در باره عيسي از لاهوت و ناسوت و حلول گفتند در باره علي ميگويند وزير عنوان تشيع پيدا شده است قول به تناسخ ارواح و تجسم خدا و حلول خدا در اشياء

سايرين هم بهمين نحو در باره شيعه اظهار عقیده نموده اند که نقل

آنها موجب طول کلام است .

باید توجه داشت که درین پیروان هر کیش و آئین مردمانی نادان و جاهل وجود دارند البته گفتار و کردار این گونه مردم جای ایراد و ملاک نقض و ابرام نیست روی سخن پیوسته با اهل خبره و دانشمندان هر قومی است و در هر پیش آمدی مسئولیت امور مذهبی با دانشمندان خواهد بود .

اینک چنانچه بخواهید یک مرد دانشمند عالمقام مشهوری را بشناسید و دریابید چگونه با داشتن مراتب عالیه علمی با علم و عمد پای روی حق گزاشته و با چشم و گوش باز خود را در تیره چاه ضلالت انداخته و برا معرفی می نمایم آن مرد دانشمند جناب آقای امام محمد غزالی ملقب به حجة الاسلام است این مرد سالها مدرس مدرسه نظامیه بغداد بود و ریاست عالیه اهل تسنن را داشت بعداً باصطلاح کوشه گیر شد و صوفیانه مشغول ریاضت گردید این مرد صاحب تالیفات بسیاری است از جمله کتاب احیاء العلوم مشهور است و نقد قلبوی بهمین کتاب رایج گردیده است اکنون توجه فرمائید این مرد در احیاء العلوم چه گفته است

عین عبارت غزالی در مجلد سوم احیاء صفحه یکصد و هشت

لاختر فی السکوت عن لعن ابلیس فضلا من غیره فان قیل هل یجوز لعن یزید لانه قاتل الحسین او امر به قلنا هذا لم یثبت اصلا فلا یجوز ان یقال انه قتله او امر به ما لم یثبت فضلا عن اللعنة لانه لا یجوز نسبة مسلم الی کبیره
ترجمه

در ترک لعن بر شیطان زبانی نیست تا چه رسد بدیگران و چنانچه

برسیده شو آیا لعن بریزید جایز است یا نیست از این جهت که قاتل امام حسین است یا مسبب قتل او بوده است مامی گوئیم چنین اهمتی در باره یزید اصلاً ثابت نیست و روا نیست چنین نسبتی به یزید داده شود تا چه رسد لعن بر او برای اینکه نسبت گناه کبیره بمسلمان دادن جایز نیست علامه کمال الدین دمیری شافعی در تألیف مشهور خود کتاب حیات الحيوان کبری مؤلفه سال ۷۷۳ هجری در مجلد دوم صفحه ۱۹۶ در ترجمه فهد گفته است

سئل الکيا الهراسی الفقيه الشافعی عن یزید بن معاویه

از کیه الهراسی فقیه شافعی (ابوالحسن عماد الدین علی بن محمد طبری مدرس مدرسه نظامیه بغداد) پرسیده شد در بیان معرفی از یزید بن معاویه جواب داده است که ما بی پرده در باره او چنین عقیده داریم و میگوئیم چگونه مردود نباشد یزید که شب و روز مشغول قمار و شکار و شراب و باده گساری بوده است

دمیری میگوید فقیه مزبور بعد از بیان قسمتی از فجایع و بزهکاری های یزید اظهار میدارد

من شرم دارم از اینکه اعمال زشت و ننگین یزید را بر صفحات کاغذ بنگارم

دمیری میگوید اما امام محمد غزالی بر خلاف اظهارات فقیه نامبرده چنین فتوی داده است

فأنه سئل عن یزید بن معاویه هل یحکم

بفسقه ام يكون ذلك مرخصا فيه وهل يسوغ الترحم عليه
 فأجاب لا يجوز لعن المسلم اصلا ومن لعن المسلم فهو ملعون
 ويزيد صح اسلامه وما صح قتله للحسين ولا امره ولا رضاه بذلك
 ومهما لم يصح ذلك عنه لم يجز ان يظن ذلك به فان اسائه الظن
 بالمسلم حرام واما الترحم عليه فجايز بل مستحب بل داخل
 في قولنا اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات فانه كان مؤمنا

ترجمه

پرسیده شد از غزالی درباره آنکه لعن بر یزید می کند آیا محکوم
 فسق میباشد یا آنکه باسی بر او نیست و آیا طلب رحمت و مغفرت برای
 یزید جایز است

غزالی جواب میدهد

لعن بر مسلمان مطلقا جایز نیست و هر کس مسلمان را لعن کند
 خود او ملعون است

اما یزید بدرستی مسلمان بوده و تهمت کشتن حسین در باره او ثابت
 نیست بلکه رضایت یزید نیز بچنین کاری محرز نگردیده و گمان بد بر یزید
 که مسلمان است حرام است

دمیری تمام کلام غزالی را نقل میکند باین مضمون که کشتن امام
 حسین فسق است و کفر نیست و فسق به توبه جبران میشود و شاید قاتل
 حسین پیش از مرگ توبه کرده باشد با این احتمال لعن بر قاتل امام حسین
 جایز نیست

غزالی در جواب پرسش که آیا طلب رحمت و مغفرت برای یزید جایز است اظهار داشته طلب رحمت و مغفرت برای یزید جایز بلکه مستحب است و یزید مؤمن است و داخل است در مصادیق **اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات**

همین آقای غزالی دانشمند باصطلاح صوفی و مرتاض که یزید را مؤمن و مشمول رحمت خدا دانسته و از ظلم بحسین بن علی و اهلیت آن بزرگوار بی خبر و بری شمرده و دل‌عن شیطان احتیاط کرده و اولی ترک آنرا قائل بوده به بیند درباره شیعه چه اعتقادی داشته در صفحه یکصد و شش مجلد سوم احیاء گفته است

كقولك لعنةالله على اليهود والنصارى والمجوس والخوارج والروافض كل ذلك جایز

غزالی کسانی را که لعن بر آنها جایز میدانسته تعیین نموده و گفته است چنانچه بگوئی لعنت خدا بر یهودیان و بر نصاری (عیسویان) و بر مجوس (زردشتیان) و بر روافض (شیعیان) در تمام این موارد لعن جایز است بنا به نقل ابن حجر در صواعق غزالی نقل روایات مقتد امام حسین را بر او اعط حرام نموده و گفته است چون باعث بددینی مردم میشود نسبت بصحابه پیغمبر

در این جا باید بدون غرض و تعصب انصاف طلبید جائیکه عوام شیعه و سنی بر فاجعه کربلا و جان بازی سید الشهداء حسین و فداکاری او در راه احیاء دین مطلع بوده و برفسق و فجور و جنایات پی در پی یزید

آگاهی داشته و شرح قضیه در هزارها کتاب تاریخ و حدیث ضبط گردیده است آیا تصور میشود حجة الاسلام غزالی با آن معلومات و سیه واقف نباشد و اباعبدالله حسین و یزید را شناخته باشد البته چنین خیالی محال و چنین تصویری باطل است

پس ملاحظه و دقت فرمائید عناد بآل علی و دشمنی بحق چگونه بر دل مهر میزند و در جلو چشم بینا پرده می افکند و در گوش شنوا پنبه غفلت فرو میکند و آدمی را گمراه می نماید نعوذ بالله من الضلال

عبد الرحمن بن جوزی حنبلی متوفای سال ۵۹۷ هجری از عناد غزالی بآل علی نگران شده کتابی در تخطیة و رد غزالی می نویسد بنام **الرد علی الفاضل العنید المانع من لعن یزید** در این کتاب حق کشی غزالی را روشن نموده حق مطلب را اداء کرده است.

يعمل كل علی شاکلة

ابن جوزی پنجاه تالیف در علوم مختلفه دارد یکی از آنها اعلام الاحیاء باغلاط الاحیاء در این کتاب غلطهای غزالی را توضیح داد و مولانا فیض کاشانی در کتاب ارزنده خود محجة البیضا فی احیاء الاحیاء بقالب بی روح احیاء حیات داده و جبران قصور غزالی را باخبار اهل بیت پیغمبر نموده است

یگی از غزلهای مؤلف

مرا ز شادی و اندوه خاطر آزاد است
از آنکه نیک و بد روزگارم از یاد است
بسخت و سست جهان ای دل اعتمادی نیست
که سست عهدی ایام سخت بنیاد است
ز درد و رنج مرنج و بجاه و مال مبال
هر آنچه رو بزوالست پشت بر باد است
مخور غم کم و بیش و بداده راضی باش
که آنچه هیچ نبخشیده سود فریاد است
مقدرات جهان زیر پرده شب و روز
بهر سیاه و سپید آنچه داده شد داد است
بگرد بازی گردون گرد گرد مگرد
بکعبتین مه و مهر از آنکه نراد است
عروس دهر عجوزی است دشمن ای داماد
بدوستی که ز فرزند مهر نازاد است
تمام خسروی روزگار و عاقبتش
حکایت از لب شیرین و فرق فرهاد است
بگوش هوش خود این پند بشنواز مدنی
که روزگار نصیحت نیوش آباد است

از قضااید مؤلف در تو حید

آن حقیقت را که بینی در جواب ما استی
ذات باری نیست زیرا حد بر او کوتاستی
حد کند تعریف ذاتیات و در معنی محیط
ذات باری خود محیط جمله اشیاستی
از قیاس وهم و حدس فکرت و دانش برون
وزگمان عقل و تخمین خیال انبلاستی
هستی حق ما و اورای مدک اهل خرد
ذات مطلق ما سوای مشعر داناستی
صفحه گردون و گیتی چهره خورشید و ماه
نقشه افاق و انفس خود دلیل راستی
این همه آثار کاندرا گنبد هینا بکار
وین همه آیات کاندرا توده غیراستی
جز زکک صنعت خلاق بی مثل و مثال
جز بدست قدرت دادار بی همتاستی
نطفه از صنع بدیعش شاهدی سیمین بدن
قطره از لطف صنیعش لؤلؤی لالاستی
حق شناسی خود شناسی هست کاندرا معرفت
خود شناسی محولا در صورت الالاستی
آنچه بینی جلوه یار است در دارو دیار
گر نه بیند دیده ای انوار یار اعماستی
پرده ما و منی از دیده بردارو به بین
بر درو دیوار هستی حق بخود پیداستی
کور باد آن دیده گر حق را نبیند بی حجاب
زانکه از هر چیز بیند دیده حق اجلاستی

درستایش و رثاء ابی عبدالله الحسین

ماه محرم آمده یا روز محشرا
کافتاده اضطراب در ارکان کشورا
سرگشته ماه و چشمه خورشید خون فشان
آسمیه سر سپهر و بر آشفته اخترا
ذرات کاینات ز پنهان و آشکار
گریبان و زار از عم فرزند حیدرا
یعنی سرور سینه زهرا حسین سبط
سلطان عشق و سرور دین سر داورا
پرورده نبوت و پیرایه ادب
نو باوه ولایت و جان پدمبرا
اصل قدیم و فرع کریم آیت عظیم
باب هدی امام وری غوث اکبرا
فلك و فلك سماء و سمك تاج و تخت و بخت
ظل و ضیاء و طور و سناراه و رهبرا
مجموعه معانی و منظومه صور
آئینه حقایق و حق مصورا
گنجینه معارف و گنجور فیض فضل
گوهر کش معالی و فرخنده گوهررا

شاه زمین و ماه زمان فوق این و آن
 اینش غلام در گه و ان حلقه درا
 یا مهجة البتول و یا بضعة الرسول
 ای نور هر دو دیده زهرای اطهرا
 ای پادشاه زنده دلان ای قتیل عشق
 بعد از تو خاک بر سر اورنگ و افسرا
 ای آسمان خراب شوای ابر خون بیار
 ای کوه سینه چاک ز دل پرکش آزا
 ای سینه شعله ور شو ای دیده اشک ریز
 در آب و آتشم فکن ای عمر پیکرا
 ای دست انتقام خدا ای امام عصر
 بفکن ز چهره پرده و بنمای منظرا
 تا کی بسر ز نیم که در کربلا چه شد
 تا چند آه و ناله ز شمر ستمگرا
 تا چند سرفکنده و آن دوست در نقاب
 تا چند جان گرفته و دشمن مضفرا
 شمشیر انتقام توئی از چه در نیام
 خلقی بانتظار تو زارند و مضفرا
 يك لحظه بنگر از کرم و حال ما به بین
 مائیم بندگان و توای بنده پرورا

از قصاید مؤلف وقت تشریف باستان قدس

رضوی ارواحنا فداہ

بحر خفیف مخبون مقصور

ای مہین بار گاہ گردون جاہ
ای ہما سایہ و ہمایون قدر
پیش باب تو سجدہ آرد مہر
ماہ تابان و پادشاہ جهان
حبذا زین رواق و طاق بلند
چو رواقی کہ رشک ہفت طباق
خور در این آستانہ خاک قدوم
آنچہ موجود در زمین و زمان
آفرینش ز ماہ تا ماہی
ہمگی کامیاب از این باب
ہیچ داننی کہ این رواق بلند
از چہ باشد لطاف خلق جهان
آری از نامن الائمہ رضا است
پادشاہ جہانیاں ہمہ اوست
واقف از سر آسمان و زمین
با جہان بودہ از ازل ہمراز
متناہی بدو جہات وجود

وی بہین پیشگاہ عرش پناہ
وی ملک پایہ و فلک خر گاہ
بر جناب تو چہرہ ساید ماہ
حلقہ باب و بندہ در گاہ
حبذا از بن بنا و ابن ہنگاہ
چو بنائی بعزیدت اللہ
خاک این آستانہ زیب جباہ
و آنچہ مشہود از سپیدو سیاہ
مردم گیتی از گدا تا شاہ
ہمگی رستگار از این راہ
کاسمانست پیش آن کوتاہ
وز چہ راہست باب فیض آلہ
این ہمہ دستگاہ و این ہمہ جاہ
ہمہ باید بدو برند پناہ
بر نہان و عیان خلق آگاہ
تا ابد باز با جہان ہمراہ
او بحق جل شأنہ متناہ

و هو سماه فى السما بعلی
 حسن فى الصفات و الاخلاق
 عقل در ذات او بود حیران
 من و یارای مدح او هیئات
 بر جلال توای امام همام
 ساکنان صوامع ملکوت
 همه را کرده‌ای بخود مشغول
 آدم و شیث و نوح و ابراهیم
 بنده بندگان تو مدنی
 عذر خوا هست و عذر او بپذیر

فتعالی جلال من سماه
 و الیها اشار من گناه
 فکر در وصف او شود گمراه
 من و ترک ثنای او حاشاه
 صحف آسمانست گواه
 راز داران سر علمناه
 ذکر خیر تو بوده در افواه
 تا بعیسی تمام دولتخواه
 که بغفلت نموده عمرتباہ
 بگزار از ما مضی بعفو گناه

از قصاید مؤلف در مدح امام عصر عجل الله تعالی فرجه

شب است و چهره گشای فلک برای تماشا
 نموده روی نجوم از درون قبه مینا
 کشیده بر ورق سیم ساده نقش کواکب
 نهاده در طبق لاجورد عقد ثریا
 بصنع ماشطه‌مه را نموده چهره مشعشع
 بسعی صانعه شب را نموده طره مطرا
 ز بس خطوط شعاعی در آسمان ز کواکب
 رقوم هندسی از نور در فضا شده پیدا

سپهر پیر در امشب نهاده عود بمجمهر
 عروس ماه نموده تمام روی که فردا
 ز پرده رخ بنماید جمال شمس ولایت
 بزیر مقنعه گیسو نهان کند شب ظلما
 فلك بمولد وی بر مدار نیمه شعبان
 ملك به تهنیت از فوق عرش غالیه آسا
 بسجده رفته از این مژده چارمادر تکوین
 بر آسمان بدعا دست هفت کو کب آبا
 جهان بگردن گردون نهاده طوق تعبد
 حمایل از پی خدمت کشیده در بر جوزا
 ز یمن مقدم هولود عسکری بمعالی
 زمین تیره بیالد بر آسمان معلی
 جمال صبح نخست آفتاب اوج هویت
 شعاع باز پسین آسمان جلوه اسما
 مدار دور جهان شهر بند عالم امکان
 قرار قطب زمان نقشبند صورت اشبا
 کتاب هستی وطومار ما یکون وماکان
 طلسم دولت و طغرای مایشاء و ماشا
 شهاقرین کند ابعا در امثال تو با هم
 الا بامر تو صورت جدا شود زهیولا

مدار گردش گردون بر آرزوی تو دایر
زبان روز شب از وصف دروی و موی تو گو یا
اگر نه عاشق روی تو بود چرخ معلق
و گر نه شایق وصل تو بد زمانه شیدا
ز حجله بندی خورشید افق کناره نمودی
سراز دیچه گردون برون نکردی بیضا
از ان بهار تنق بسته بر عروس گلستان
که داده ماشطه صنعش از تو زیب تو لا
صبا با مر تو بندد گره بطره سنبل
هوا بحکم تو گیرد نقاب نر گس شهلا
درون صخره که پرورده لعل پر تو خاور
از آنکه داشته در دل نهان ولای تو خارا
ز طاق بندی اعراض و تختگاه جواهر
بیار گاه تجرد زدی تو رایت معنی
توئی تو نسخه مجموعه صفات ربوبی
توئی تو آینه رخ نمای ایزد یکتا
توئی تو قبله اهل نیاز و رو بتو آرد
بکعبه مومن عارف بدیر عابد ترسا
توماه منظر **والنجم** و پرده دار و دنائی
تو مهر افسر و الشمس و پر تو وضحاها

توئی یگانه **والوتر** و باز برور **یاسین**

توئی نشانه **والعصر** و نور دیده **طاها**

اگر بعین تعین حقیقت تو مقید

ولی بهاء هویت ز جنس و فصل معرا

به ما ز جوهر ذات تو در جواب چوپرسم

که سلب نسبت ماهیت از وجود تو اولی

بسر نور ولایت تو جان عالم و عالم

ز شمس لامعه تا ذره هبا همه مجلی

بر آب و گل ز نوعکس او فتاد و خامه فطرت

کشیده صورت هستی بنام آدم و حوا

بسجده روی نیاز اردت کلیم الهی

به بیند ادید و بیضا کنی بطور تجلی

اگر بمعجزه جان در نهاد مرده روان شد

شها به بوی ولای تو زنده مانده مسیحا

تجلیات جمال تو بر صفات مظاهر

گهی بصورت کشتی دمی بسیرست دریا

شرار کین تو در **قاف** قهر صورت دوزخ

شمیم مهر تو در **لام** لطف جنت ماوی

بطعم زهری اگر در دهان دشمن بد خو

تو شهد ناب و ازانی روان بکام احبا

بکوی عشق ادنی گو شدم که رخ بنمائی
 زعرش دل برسد این ندابه نکتہ اوحی
 گراز ظلم طبیعت که سدر راه نواست این
 روی بوادی ایمن رسی بسده سینا
 گرم بگوشه چشمی به یک نظر بنوازی
 ز تنگنای طبیعت نهم بر اوج فلک پا
 بمیرم از زنگاهی به پیش چشم مریضت
 روان کن از لب شیرین دوباره روح در اعضا
 بیا و پرده غیبت ز روی خویش بر افکن
 که دیده‌ها همه روشن شود بطلعت غرا
 نه من ز هجر تو جانم بلب رسیده که خلقی
 نشسته‌اند براهت با انتظار تماشا



مخمس در ستایش امام عصر ارواحنا فداه

ماه در امشب بناز طلعت غرا است منظره آرای آسمان معلی است
شب همه جازیر پرده زلفه طراست این شب قدر است یا که لیلۃ الاسراست

لیلة الاسراست یا که نیمه شعبان

صبح سعادت شد آشکار از این شب روز قیامت بیادگار از این شب
مرده موعود روزگار از این شب عالم و آدم در انتظار از این شب

نور الهی از این شب است نمایان

باز در امشب صلاهی روز الست است تشنه می در دماغ و ناطقه مست است
نامه رد و قبول خلق بدست است سراپد درازل نهفته بهست است

آنکه نخستش چنان چنانش پایان

ما ز ازل صاحبان سر بلی ئیم تا با بد سر سپردگان ولائیم
اهل ولائیم و دوستدار بلائیم بر سر پیمان و بر سر یر علائیم

پیرو حقیم و حق شناس بعرفان

اهل دل از دوستان عهد قدیمند منتظرانند و مستقیم مقیمند
صاحب ایمان و در بهشت نعیمند ایمن از آسیب دهر و بیم جهیمند

در ره جانان بریده اند دل از جان

نور حقیقت که در ضمیر دمانست مظهر غیب الغیوب و جان جهانست
گرچه بغیب اند روز دیده نهانست بر همه لیک از حجاب غیب عیانست

عرصه عالم بنور اوست درخشان

در ظلمات شکوک و شبهت اوهام گر نه بتاییدی از سراقق افهام

عقل نبود آشنا بحجت علام خانه دل بود جای طاعت اصنام

کشور جان بود در قلم رو شیطان

عقل به پیغمبری مکرم از او شد روح بدانشوری مقدم از او شد

فکر بازعان صدق ملهم از او شد صدق به تصدیق حق مسلم از او شد

علم به تعلیم اوست پیرو برهان

نور نجوم از فروغ روی تو پیداست جمله ذرات گیتی از تو هویداست

سرو وجود تو فوق فکرت دانا است ممکن و اما زممکنات مبراست

واجب و اما عیان بصورت امکان

ممکن اگر دامت بعقل جهان بین واجب اگر خوانمت بظاهرتخمین

نور حقیقت بسر صبح نخسین بسر صفت آن مثال بر مثل این

پرتوی از این جمال و پیکری از آن

بار خدا یا بروشنائی تنبیه دیده دل باز کن بعالم تفریه

و ابرهان خاطر از حبایل تمویه از شرك شرك و از شوائب نشیه

بر مدنی کن تو راه راست نمایان



تقدیر و تشکر

مجله دینیہ مکتب اسلام زیر نظر عدہ ای از دانشمندان بقلم شیوا واسلوبی سادہ و رسا در دار العلم قم طبع و توزیع میشود این مجلہ مبین و مدافع حقوق اسلامی است در حریم تشیع ما توفیقات نویسندگان آنرا در ادامہ این خدمت دینیہ از خداوند متعال خواستاریم

مناسب آمد از چند مجلہ و روزنامہ کہ بسہم خود خدمتی نمودہ و بعضی تعطیل شدہ و برخی دائرند یاد آور شوم و رحمت الہی را دربارہ نویسندگان آنها مسئلت نمایم

کتاب ارزندہ و خواندنی

کتاب (محمد پیغمبر شناختہ شدہ) بقلم جناب آقای محمد علی انصاری منطبعہ قم کہ نقاط ضعیف و قصور نویسنده کتاب (محمد پیغمبری کہ از نو باید شناخت) متذکر و انتقاد نموده است این کتاب در موضوع خود ارزندہ و مستدل و خواندنی است ما توفیقات مؤلف معظم را در این خدمت شایستہ از خداوند مسئلت داریم والسلام علینا و علی عباد اللہ الصالحین
سید محمد رضا مدنی

- ۱ مجلہ دینیہ الاسلام کہ چہل سال قبل بقلم حجة الاسلام مرحوم شیخ محسن فقیہ در شیراز نوشتہ میشد
- ۲ مجلہ دعوت اسلامی
- ۳ « المسلمین
- ۴ « نور دانش
- ۵ « راه حق
- ۶ روزنامہ آئین اسلام
- ۷ « پرچم اسلام
- ۸ « ندای حق
- ۹ سالانہ جهان دانش
- ۱۰ « مسجد اعظم

